

تبیین تئوریک از چالش‌های منافع ملی در رویکرد سیاست خارجی ج.ا.ایران: معمای آرمان-واقعیت

جمیل حسن پور*

چکیده:

به‌طور حتم هر نظام سیاسی و حکومتی می‌تواند سیاست خارجی خود را از دیدگاه‌های خاص فلسفی؛ ارزشی و هنجاری خود تعقیب و دنبال کند. اما بسیاری از کشورها زمانی که درصدد حصول به منافع ملی خود هستند، اگر به این نتیجه برسند که این نوع نگرش‌ها مانع جدی در برابر حصول به منافع ملی آن‌ها محسوب می‌شود، سعی می‌کنند نوع نگرش خود را تعدیل و یا حتی فراموش کنند. چرا که حتی کشورهایی که دارای پایه‌های فکری هنجاری، اخلاقی و ارزشی هستند، در سطح محیط و روابط بین‌الملل کم‌تر با نگاهی هنجاری یا نورماتیو به قضایا نگاه کرده و در عوض با نگاهی واقع‌گرا یانه منافع ملی خودشان را تعقیب می‌کنند. لذا مهم‌ترین سوال پژوهش حاضر این است

*. عضو هیات علمی دانشکده حقوق و علوم سیاسی، دانشگاه آزاد اسلامی، واحد خرم آباد، ایران
(نویسنده مسئول: dr_hassan_pour@yahoo.com)

تاریخ دریافت: ۱۳۹۳/۵/۱۱ تاریخ پذیرش: ۱۳۹۴/۲/۲۶
فصلنامه پژوهش‌های روابط بین‌الملل، دوره نخست، شماره شانزدهم، صص ۲۰۷ - ۱۷۱.

که به چه عللی پس از گذشت سه دهه از انقلاب اسلامی، سیاست خارجی ایران نتوانسته منافع ملی خود را به‌طور مستمر و با ثبات، بر اساس نگرشی واقع‌بینانه دنبال کند؟

فرضیه مقاله این است که در جمهوری اسلامی ایران به علل و عوامل مختلفی هم‌چون ایدئولوژی انقلاب اسلامی و ارزش‌ها و هنجارهای دینی و مذهبی حاکم بر آن، ساختارهای سیاسی و ساختارهای اجتماعی و فرهنگی که می‌توان آن‌ها را تحت مواردی هم‌چون تأثیر قدرت‌مند هنجارها و ساختارهای غیرمادی بر تصمیم‌گیری‌های سیاسی و اجتماعی کشور، اتخاذ سیاست‌های ایدئولوژیک-محور و عدم توجه به تصمیمات استراتژیک، اتخاذ تصمیمات محاسبه‌گرایانه و عدم شکل‌گیری کامل فرایند دولت - ملت‌سازی باعث شده است که منافع ملی در سطح کلان یا نتواند در چارچوب نگاهی رئالیستی مورد توجه قرار گیرد و یا این‌که اگر مورد توجه قرار گرفته، این امر به‌طور مقطعی و تحت شرایط خاص شکل گرفته است. لذا مقاله برای بررسی و تحلیل موضوع مورد بحث، از روش علت و معلولی در کنار روش توصیفی و تحلیلی استفاده کرده است.

واژه‌های کلیدی: منافع ملی، واقع‌گرایی، آرمان‌گرایی، گفتمان، ایدئولوژیک، تصمیمات محاسبه‌گرایانه.

مقدمه

زمانی که بحث از جایگاه و نقش منافع ملی می‌شود، بدون شک این امر به جهت اهمیت بسیار زیاد آن است. لذا یکی از مهم‌ترین روش‌های قضاوت در مورد سیاست خارجی یک کشور، پرداختن به این موضوع است که آیا آن کشور در جهت حصول به اهداف و منافع ملی خود تا چه میزان موفق بوده است؟

اما به نظر می‌رسد که قضاوت و تجزیه و تحلیل در مورد سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران و حتی توصیف آن به این سادگی امکان‌پذیر نباشد. از آن جا که عناصری هم چون «مذهب، ملیت، نژاد، اقتصاد و ژئوپلیتیک» عوامل مهمی هستند که بر روی اهداف و تاکتیک‌های ایران در روابط با جهان پیرامون تأثیرگذارند و اغلب مورد بحث موسسات کلیدی امنیتی و آرمانی رهبران است (Byman, 2001:1).

لذا تعدد عوامل فوق و عدم تفوق یکی از آن موارد بر دیگر عناصر، باعث شده که بررسی سیاست خارجی، اهداف و منافع ملی جمهوری اسلامی ایران را دچار مشکل کند. این پژوهش بر این مفروضه شکل گرفته که منافع ملی در سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران بر اساس دیدگاه واقع‌گرایانه یا مورد توجه قرار نگرفته و یا در حالتی خوش‌بینانه در برخی مقاطع زمانی، آن هم در سطح حداقلی، مورد توجه قرار گرفته است. البته در این خصوص، آثار متعددی در دهه‌های اخیر به رشته تحریر در آمده است. به‌عنوان مثال، «انوشیروان احتشامی» در کتاب «سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران در دوره سازندگی»، به بررسی سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران در زمان ریاست جمهوری آقای هاشمی رفسنجانی پرداخته و با ذکر برخی آمارها و ارقام اقتصادی و تجاری، بر این باور است که جمهوری اسلامی ایران در این دوره، سیاستی واقع‌گرا در پیش گرفته و از آرمان‌های ابتدائی دهه اول دوری جسته است. انوشیروان احتشامی در

کتاب «گذار از بحران جانشینی»، پیش از پرداختن به پایه‌ها و مبانی ثابت در سیاست خارجی بیش‌تر به تغییر و تحولات در سیاست خارجی اشاره داشته است. حتی وی در عین حال این تغییر و تحولات را کافی ندانسته و با تأکید بر فرایند جهانی شدن نیازمندی ایران را برای بازنگری در برخی سیاست‌ها ضروری دانسته است.

«علیرضا ازغندی» در کتاب «سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران»، ضمن تجربه و تحلیل سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران از ۱۳۵۷ تا دوره آقای سیدمحمد خاتمی، به تقسیم‌بندی سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران در قالب چهار گفتمان مصلحت‌محور یا واقع‌گرا، ارزش‌محور یا آرمان‌گرا، منفعت‌محور یا عمل‌گرا و گفتمان فرهنگ‌گرای سیاست‌محور اشاره داشته است. وی معتقد است گفتمان‌ها با تغییر حکومت‌ها در ایران ظهور و بروز پیدا می‌کند.

پروفسور «روح ... رضانی» در کتاب چارچوبی تحلیلی برای بررسی سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران معتقد است که سمت‌گیری‌های متعارضی در سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران وجود داشته و دارد. مثلاً وی بر این مسأله اشاره دارد که سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران تلفیقی از آرمان‌گرایی و واقع‌گرایی بوده است. البته ایشان هم به مانند انوشیروان احتشامی، سیاست خارجی ایران را بیش از آن که یک سیاست خارجی آرمان‌گرا بداند، سیاستی براساس واقع‌گرایی در نظر می‌گیرد. کوشش رضانی بر این اساس بوده که براساس روش‌های تاریخی و نه جامعه‌شناسی بین این محیط و محیط بیرونی پلی بزند. وی در مراحل اولیه مطالعاتی خود نگاهی تاریخ‌گونه به سیاست خارجی داشته است.

کتاب «سیاست خارجی ایران: چند گفتار در عرصه نظری و عملی» اثر «سیدمحمد کاظم سجادپور» را که شامل مجموعه‌ای از مقالات است، می‌توان به دو بخش تقسیم‌بندی کرد. در بخش اول که در قالب نظریات به بررسی سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران پرداخته، این سوال مطرح شده است که آیا سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران در قالب استراتژی واقع‌گرا یا آرمان‌گرایی؟ ایشان به نحوی در پاسخ به این سوال به اصل «تداوم و تغییر» متوسل شده و معتقد هستند که سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران از یک سری اصول ثابتی مانند جغرافیا برخوردار است و درضمن محیط بین‌المللی در سیاست خارجی تأثیرات کوتاه‌مدتی دارد و تغییر نخبگان سیاسی نیز

می‌تواند موجبات تغییر در سیاست خارجی شود. وی در بخش بعدی به سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران در حوزه عمل پرداخته و مسائلی هم‌چون جهانی‌شدن و تأثیر آن بر روی امنیت کشور، واقعه ۱۱ سپتامبر و مه‌ار دوجانبه پرداخته است.

از آثار ارزنده دیگر می‌توان به سیاست خارجی خاتمی از منظر صاحب‌نظران اشاره داشت که در حقیقت مجموعه مقالاتی است از صاحب‌نظرانی هم‌چون، «کوفی انان»، «علیرضا ازغندی»، «بیژن اسدی»، «هرمیداس باوند»، «کیهان برزگر»، «مهدی ذاکریان»، «اخوان زنجانی»، «سیدمحمد کاظم سجادی‌پور»، «محمود سریع‌القلم»، «پیروز مجتهدزاده»، «احمد نقیب‌زاده»، «دکتر بهزاد شاهنده»، «سید اسدا... اطهری»، «محمد رضا ملکی» و برخی دیگر از صاحب‌نظران که هر کدام با دیدگاه مورد نظر خود گوشه‌ای از سیاست خارجی ایران را با نگاهی نقادانه و در عین حال واقع‌گرایانه مورد بررسی قرار داده‌اند. تأکید تمامی نویسندگان این مجموعه بر حفظ منافع ملی و اعتلا و سرافرازی ایران در تمامی ابعاد منطقه‌ای و جهانی و بالندگی کشور است.

البته کتبی دیگر هم‌چون «سیاست خارجی عرصه فقدان تصمیم و تدبیر» نوشته «محمد رضا تاجیک» که در قالب سه گفتمان آرمان‌گرا، عمل‌گرایی اقتصادی و عمل‌گرایی سیاسی است و یا کتاب «صدای پای آینده» از همین نویسنده که به بررسی و پیش‌بینی ایران در آینده به‌ویژه تحت تأثیر جهانی‌شدن می‌پردازد، و یا کتاب «نگاهی به سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران» که شامل مجموعه مقالاتی است که توسط خانم «نسرین مصفا» گردآوری شده و از دو بخش بررسی سیاست خارجی ایران در حوزه نظری و عملی تشکیل شده است و کتاب «چارچوب‌های مفهومی و پژوهشی برای مطالعه سیاست خارجی ایران» اثر دکتر «سیدمحمد کاظم سجادی‌پور» و کتاب «منافع ملی جمهوری اسلامی ایران» که در حقیقت مجموعه مقالاتی را شامل می‌شود که توسط «داود کیانی» گردآوری شده، که در آن مقالات خوب و ارزنده‌ای از «سید جلال دهقانی» و «محمد رضا تاجیک» قابل مشاهده است. کتاب «تحول گفتمانی در سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران» نوشته «سید جلال دهقانی فیروزآبادی» که سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران را از ابتداء تا دوره ریاست جمهوری خاتمی در شش گفتمان ملی‌گرایی لیبرال، اسلام‌گرایی، آرمان‌گرایی اسلامی، مصلحت‌گرایی اسلامی، واقع‌گرایی اسلامی و صلح‌گرایی مردم‌سالاری اسلامی مورد بررسی قرار داده است. هم‌چنین کتاب

«اصول سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران» اثر «احمد بخشایش اردستانی» و یا کتاب «مصلحت و سیاست، رویکردی اسلامی» نوشته «علی اصغر افتخاری» از جمله آثار ارزشمندی هستند که به‌نحوی از انحاء با موضوع مورد بحث درارتباط هستند.

اما این که کدام جایگاه منافع ملی جمهوری اسلامی ایران، براساس کدام پارادایم، قابل تبیین است، همیشه این سؤال به قوت خود باقی بوده که آیا جمهوری اسلامی ایران به‌عنوان یک بازیگر عقلایی و خردمند دارای اولویت‌های از پیش تعیین‌شده است یا این که منافع این کشور دارای ماهیت اجتماعی و در فرایند تعامل با دیگر بازیگران بین‌المللی شکل می‌گیرد. به عبارتی، منافع جمهوری اسلامی ایران براساس قدرت و منافع مادی شکل گرفته و یا تعریف می‌شود، یا این که بر اساس ساختارهای ارزشی و اسلامی حاکم بر جامعه شکل گرفته است؟

اما از آن‌جا که نظریات خردگرایی نظیر نئورئالیسم و نئولیبرالیسم مبتنی بر انتخاب عقلایی و الگوی انسان اقتصادی استوار است و در این‌گونه نظریات، ساختارهای غیرمادی قدرت و هنجارها تأثیری قابل توجه بر کنش و تعامل رفتارهای کشورها ندارند، لذا به‌نظر می‌رسد این‌گونه نظریات نمی‌تواند برای تحلیل سیاست خارجی ایران موثر و کارآمد باشد. زیرا هر چند که منافع ملی جمهوری اسلامی ایران هم‌چون دیگر کشورها از عناصر مادی و ملموس نظیر تمامیت ارضی و توسعه اقتصادی و استقلال و حاکمیت ملی تشکیل شده است، اما عناصر غیرمادی و غیرملموس به‌نحوی در ساختار تصمیم‌گیری آن تنیده شده است که نمی‌توان نقش آن‌را در تشکیل منافع ملی ایران نادیده گرفت. لذا در نگاه اول به‌نظر می‌رسد که سازه‌انگاری به‌عنوان نظریه غالب در این پژوهش در نظر گرفته شده است. زیرا اصولاً مشخصه و سیمای هر انقلابی در گفتمان یا ساختار معانی آن مشخص می‌شود و این ساختار معانی هر انقلابی است که در فرایند حدوث و گسترش تحول انقلابی در جایگاه هژمونیک قرار می‌گیرد. همان‌طور که بر اساس عقیده «الکساندر ونت» این نظام‌های معنایی هستند که به تعریف و تفسیر محیط مادی خود می‌پردازند و دلیل رفتار متفاوت یک کشور در قبال کشورهای دوست و دشمن به این دلیل است که برخلاف دوستان که رفتاری دوستانه دارند، اما رفتار دشمنان خصومت‌آمیز و یا تهدیدکننده است و در همین چارچوب، نگاه کشورها به یکدیگر متفاوت است.

جمهوری اسلامی ایران با نگاه به دیگران و براساس مفاهیم بین‌ذهنی برای خود

هویتی قائل شده و بر اساس همین هویت مذکور، نقش و جایگاهی برای خویش تعریف می‌کند. لذا باید ایران جایگاهی معنایی در این معنای جمعی برای خویش به دست آورد. باید کنش‌هایی انجام دهد که توجیه آن‌ها با استناد به این معنای جمعی امکان‌پذیر باشد (از غندی، ۱۳۸۳: ۳۲). اگر در سیاست خارجی ایران قبل از وقوع انقلاب اسلامی، منافع ملی بیش‌تر بر اساس منطق ژئوپلتیک و مولفه‌های عناصر مادی و عینی و تحت تأثیر عوامل سیاسی نظیر اتحاد با بلوک غرب شکل می‌گرفت اما پس از انقلاب اسلامی شاهد ورود عناصر و مولفه‌های ذهنی و معنوی در نوع تصمیم‌گیری‌های سیاست خارجی ایران هستیم. هر چند که در برخی موارد کم‌تر شاهد تأثیرگذاری عوامل ایدئولوژیک و دینی هستیم.

در جهان امروز شناخت محیط ادراکی و ذهنی یکی از مباحث مهم جهت فهم رفتار کارگزاران سیاست خارجی است. ادراکات، باورها و ارزش‌ها نه تنها تحت تأثیر ساختارها، بلکه تحت تأثیر پیامدهای رفتار کارگزار در یک رابطه تعاملی است و این قاعده برای مطالعه رفتار سیاست خارجی ایران اجتناب‌ناپذیر است و با توجه به این که رفتارهای کارگزاران سیاست خارجی ایران تحت تأثیر ادراکات، باورها و ارزش‌ها است، لذا می‌بایست به اهمیت و جایگاه جهان‌بینی و ایدئولوژی اسلامی در شکل‌دهی بینش و نوع تفکر کارگزار پرداخته شود.

منافع ایدئولوژیک جمهوری اسلامی ایران مشتمل بر مجموعه‌ای از ارزش‌های انقلابی، اسلامی و ایرانی است و بر این اساس، ارزش‌های انقلابی و شیعی بخش مهم ولاینفک منافع ملی جمهوری اسلامی ایران را تشکیل می‌دهد. این منافع شامل حفظ اسلام و انقلاب اسلامی، صدور ارزش‌های اسلامی، مبارزه با سلطه و سلطه‌پذیری، حمایت از مسلمانان و مستضعفین و مظلومین جهان، عدالت‌گستری و استکبار و استعمارستیزی است.

اگر پایه و مبنای سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران را بر اساس قانون اساسی، ایدئولوژی آن و فرهنگ (شیعی) آن در نظر بگیریم، مشاهده می‌کنیم که در هر سه مورد یعنی هم قانون اساسی و هم ایدئولوژی انقلابی و هم فرهنگ شیعی، با ارزش‌ها و هنجارهایی روبرو هستیم که تماماً بر اساس ایجاد یک هویت اسلامی قابل بررسی است. از سوی دیگر هر چند که برای درک سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران ناگزیر

به بررسی دیدگاه‌های نظری هستیم، لذا به نظر می‌رسد نظریه‌ای که بتواند پاسخ تمامی پرسش‌ها و مجهولات ما را در این زمینه بدهد، کمی مشکل و حتی غیرممکن به نظر جلوه کند. در نتیجه شاید بهتر باشد که از نظریه‌های میان‌برد برای درک بهتر سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران بهره برد. زیرا اصولاً نظریه‌های میان‌برد عمدتاً به مطالعه و مقایسه رفتار مشابه و متضاد کشورها و درک و کشف عوامل تشابه و تضاد پردازش شده اند» (سجادپور، ۱۳۸۱: ۱۲). با توجه به این که نه سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران در تمامی دوره‌ها بر اساس مسائل ارزشی، هنجاری و ایدئولوژیک عمل نکرده‌اند و در پاره‌ای از مقاطع براساس رهیافت‌های خردگرایانه و به‌عنوان یک بازیگر عقلایی و در قالب نظریه‌های نئورئالیسم و نئولیبرالیسم عمل کرده‌اند، لذا تئوری سازه‌نگاری را نمی‌توان به‌طور کامل به‌عنوان یک تئوری کامل، پوشش‌دهنده سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران در نظر گرفت. بدین جهت، شاید بررسی سیاست خارجی را براساس یک مطالعه میان‌پارادایمی بهتر بتوان مورد مطالعه و تحلیل قرار داد. لذا، «نظام سیاسی ایران را چه در گذشته و چه در حال حاضر نمی‌توان به‌طور کامل برپایه یک مدل تئوریک تبیین کرد. به عبارت دیگر، غیرطبیعی بودن تاریخ تحولات سیاسی و پیچیدگی حوزه اجتماعی ایران تعمیم هر یک از نظریات را به تنهایی امکان‌ناپذیر می‌سازد» (ازغندی، ۱۳۸۵: ۹۹).

در برخی مقاطع زمانی، شواهد نشان می‌دهد (حداقل در ظاهر امر) که سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران به تدریج حرکت به سمت ضرورت‌های ملی بوده است، مگر در جایی که احساس کرده اولویت‌های اصلی و حیاتی ایدئولوژی در معرض تهدید بوده است. مثلاً درست است که در دوره هاشمی و خاتمی شاهد سیاست‌های مصلحت‌گرا هستیم، اما این به معنای عدم وجود سیاست‌های ایدئولوژیک محور نیست، بلکه همان‌طوری که انوشیروان احتشامی بیان می‌کند، «تفاوت این دوره با دوره اول انقلاب این بود که ایدئولوژی دیگر تعیین‌کننده برنامه‌ها و سیاست‌ها نبود» (احتشامی، گفتگو با شهروند امروز). لذا تعاریفی که از تغییر گفتمان‌ها حاصل می‌شود، بیش‌تر ناشی از مدیریت حکومت‌های وقت و هم‌چنین تغییر و تحولات در درون نظام انقلابی ایران بوده است.

بنا بر نظر دکتر سجادپور، از ویژگی‌های سیاست خارجی ایران، سیاستی مبتنی بر تداوم و تغییر است که از مهم‌ترین عناصر تأثیرگذار بر تداوم سیاست خارجی می‌بایست به سه عنصر «ساختار جغرافیائی، سرنوشت تاریخی و وضعیت قدرت ملی» توجه داشت

(سجادپور، ۱۳۸۱: ۴۶) که به نظر نگارنده، می‌بایستی عنصر چهارمی تحت عنوان «عنصر فرهنگی» به آن اضافه کرد. اما با ذکر این مطلب که در برخی از برهه‌های زمانی یکی از این ویژگی‌ها در موقعیت برتر قرار داشته است. حتی فرهنگ سیاست خارجی را باید با دو بعد تداوم و تغییر شناخت. فرهنگ‌ها، از جمله خرده‌فرهنگ سیاست خارجی از یک‌سو تداوم روندهای گذشته دور و نزدیک‌اند و از سوی دست‌خوش تغییر و تحول است» (سجادپور، ۱۳۸۱: ۷۹).

«پيروان نظریه تلفیقی یا ترکیبی، شخصیت‌هایی هم‌چون «رالف دارندورف» ، «گرهارد لسنکی»، «آنتونی گیدنز» و «ریمون آرون» بر این باورند که پدیده‌ها و واقعیت‌های اجتماعی را نمی‌توان به‌خاطر چندگانگی در پیدایش آن‌ها و پیچیدگی در کارکردشان با یک نگرش یک‌سو به تحلیل پرداخت» (ازغندی، ۱۳۸۵: ۹۷).

«[تامس] کوهن» معتقد است که هیچ نظریه‌ای قادر نیست در یک زمان واحد، معما یا مسأله‌ای که با آن روبروست، به‌طور کامل تبیین یا حل کند. لذا نمی‌توان هرگز به نقطه‌ای رسید که یک تئوری قادر باشد ادعای حقیقت بودن کند. خیلی که بتوان ادعا کرد، این است که آن تئوری در بین تئوری‌های رقیب موفق بوده است و دست‌کم یک آزمون را گذرانیده در حالی که دیگر تئوری‌ها در آن آزمون شکست خورده‌اند (Penguin press، ۲۰۰۳: ۲۷).

بر همین اساس، می‌توان گفت جمهوری اسلامی ایران تحت تأثیر فشار ناشی از ساختار نظام بین‌الملل و نیز تحت تأثیر وابستگی متقابل پیچیده اقتصادی، در برخی از مقاطع زمانی مجبور به پذیرش واقعیت‌های بین‌المللی و درک واقع‌بینانه‌تری از نظام بین‌الملل شده و سیاست‌های واقع‌گرایانه‌تری نسبت به دوره‌های پیش‌تر اتخاذ کردند. زیرا همان‌طور که «کارل دوپیچ می‌گوید، وظیفه اصلی یک کشور در عرصه بین‌المللی توانایی آن در خود تغییر برای پاسخ‌گویی به رخدادهای محیط به روش‌های جدید یا لااقل به گونه‌ها و طرق مطلوب‌تر است» (ذاکریان، ۱۳۸۰: ۱۱۱).

با فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی، به لحاظ تغییر و تحول در معادلات سیاسی، امنیتی و اقتصادی منطقه‌ای و بین‌المللی، جغرافیای سیاسی ایران دست‌خوش تغییر و دگرگونی شد و با توجه به فروپاشی نظام دو قطبی و فرایند جهانی شدن فرایند مالی، فرهنگی و کاهش اهمیت موقعیت ژئوپلیتیک ایران، فرایندی تقریباً ناخواسته برای دولت‌مردان

جمهوری اسلامی ایران پیش آمد که راهی جز هماهنگی با تغییرات فرهنگی وهنجاری بین‌المللی نظام بین‌الملل نداشته‌اند. به‌گونه‌ای که در این دوره شاهد یک رویکرد فرهنگی محور از نوع تعامل‌گرایانه در عرصه سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران هستیم. تصمیم‌گیرندگان در روابط خارجی، به‌نحوی به پذیرش عناصری از واقع‌گرائی، رعایت ترتیبات منطقه و پرهیز از تحریک دیگران و پذیرش پلورالیسم جهانی و تساوی فرهنگ‌ها و دوری جستن از هرگونه حرکت‌های اختلاف‌برانگیز مجبور شدند که این سیاست در جهت «سیاست مصلحت‌جویانه» برای تأمین منافع ملی بود (برزگر، ۱۳۸۰: ۸۱-۸۲).

جمهوری اسلامی ایران همانند سایر کشورها تحت تأثیر فرایند رو به رشد جهانی شدن قرار دارد و چنانچه نتواند خود را در برابر آثار ناشی از آن محافظت و خود را با تحولات جدید منطبق کند و با تقویت خود در جهت استفاده از فرصت‌ها حرکت نکند و بخواهد موضعی تقابل‌گرایانه برخلاف این فرایند در پیش بگیرد، به احتمال بسیار زیاد در عرصه جهانی متحمل زیان‌های فراوانی خواهد شد. «هرچه یک‌نواختی و نفوذ متقابل اقتصادی افزایش یابد، آن دسته از کشورها و مناطقی که قادر یا مایل به ادغام در نظام جهانی نیستند، بیش‌تر منزوی شده و به حاشیه رانده می‌شوند و شکاف بین غنی و فقیر به نفع کسانی که دارای بیش‌ترین ثروت‌های مورد نیاز جهان هستند، افزایش می‌یابد» (ماندل، ۱۳۷۷: ۱۲۳).

«در عصر جهانی شدن نمی‌توان این واقعیت را نادیده گرفت که به تدریج، نگرش نخبگان منطقه در حال تغییر و تحول است. نگرانی از حاشیه‌ای‌تر شدن در اقتصاد جهانی برای کل خاورمیانه و محیط پیرامون ایران، جدی است» (سجادپور، ۱۳۸۱: ۲۹).

جغرافیای خاص ایران از دیگر عناصر مهم در امنیت خارجی و سیاست خارجی این کشور است که از یک‌سو ایران را مرکز توجه مناطق مشخص و منفک پیرامون خود قرار داده و از سویی دیگر عملاً از نظر جغرافیایی به‌هیچ‌یک از محیط‌های پیرامونی خود تعلق کامل ندارد (سجادپور، ۱۳۸۱: ۲۵).

هم‌چنین بازسازی اقتصادی و نظامی ایران، بازتاب‌های موثری را برای آینده ایران ایجاد کرد. زیرا نیل به قابلیت‌های جدید منجر به آن می‌شود که این کشور از انزوای منطقه‌ای و بین‌المللی خارج شود. «حجۃ‌الاسلام رفسنجانی، قبل از تصدی پست ریاست جمهوری، اعتقاد راسخ خود را به وجود رابطه مستقیم بین «رونق اقتصادی» در داخل

و «ثبات سیاسی - نظامی» در منطقه خلیج پارس ابراز داشته بود» (احتشامی، ۱۳۷۸: ۱۰۱). به گونه‌ای که ایران ضمن حفظ آرمان‌ها و ارزش‌ها، در جهت تأمین نیازهای خود به برقراری رابطه پایدار و گسترده با کشورهای منطقه و سایر دولت‌ها حرکت و بیش از پیش سعی کرد خود را با نظام بین‌الملل هماهنگ کند. در این مرحله، جمهوری اسلامی ایران دو گفتمان اقتصاد محور و سیاست‌محور را در دستور کار خود قرار داده و در جهت بازسازی مناطق جنگی و اقتصاد متضرر از جنگ و جذب سرمایه و فناوری‌های مورد نیاز به گفتمان اقتصادمحور روی آورد.

می‌توان گفت، تحولی گفتمانی را در سیاست خارجی ایران شاهد هستیم که این را می‌توان با استفاده از آن چه که تحت عنوان سازه‌نگاری سیماتیک مطرح شده، توضیح داد. چگونه قواعد و هنجارهای بین‌المللی، اصولی مثل حاکمیت، عدم مداخله، استقلال یا چارچوب‌های مرزی و سرزمینی دولت‌ها، دامنه تغییر این قواعد را که به‌طور عام مطرح می‌شوند، تحت تأثیر قرار می‌دهند و باعث حدودی از تحول و تفاوت می‌شوند. یعنی می‌توانیم ببینیم که در دوره‌هایی برداشت‌های کاملاً رادیکال از این اصول وجود داشته و در دوره‌هایی نیز برداشت‌هایی که کاملاً می‌توان آن‌ها را با قواعد و هنجارهای بین‌المللی منطبق دانست، ملاحظه کرد (مشیرزاده، ۱۳۸۴: ۲۴).

یکی از جنبه‌های پراهمیت دگرگونی‌ها و تحولات سیاسی در ایران این است که سیاست خارجی کشور به تدریج از تحولات سیاسی داخلی اثر می‌پذیرد و پی‌گیری منافع ملی جای تکیه انحصاری بر مصالح ایدئولوژیک در روابط خارجی را می‌گیرد (مجتهد زاده، ۱۳۷۹: ۶۷).

اما این که چرا سیاست خارجی جمهوری اسلامی نتوانسته است بر اساس دیدگاه واقع‌گرایانه تأمین‌کننده منافع ملی باشد، به نظر نگارنده نمی‌توان آن‌را تنها به یک علت خاص محدود کرد. لذا برخی از دلایل را می‌توان در متن ایدئولوژی انقلاب اسلامی، برخی را در ساختار سیاسی و فرهنگی جمهوری اسلامی ایران و برخی علل را در سوابق تاریخی با پس‌زمینه‌های فرهنگی و اجتماعی مشاهده و بررسی کرد که در این پژوهش، این عوامل شامل تأثیر قدرت‌مند و با نفوذ هنجارها و ساختارهای غیرمادی بر تصمیم‌گیری‌های سیاسی و اجتماعی کشور، وجود گفتمان‌های متعدد و عدم تفوق یک گفتمان بر گفتمان‌های دیگر، اتخاذ سیاست‌های ایدئولوژیک‌محور و عدم توجه به تصمیمات

استراتژیک‌محور، اتخاذ تصمیمات غیرعقلانی و محاسبه‌گرایانه و عدم شکل‌گیری کامل فرایند دولت - ملت در ایران مورد بررسی قرار گرفته است.

۱. تأثیر قدرتمند هنجارها و ساختارهای غیرمادی بر تصمیم‌گیری‌های سیاسی و اجتماعی کشور

شناخت ارزش‌ها، اصول و قواعد در چارچوب مولفه‌های مذکور تا آن حد به‌عنوان عامل تعیین‌کننده است، که حتی بجای فرد تصمیم‌می‌گیرند. چراکه ارزش‌ها، اعتقادات و باورها گاه به منزله شیوه زندگی اجتماعی درآمده که می‌تواند در فرایند فرهنگ سیاسی و حتی تصمیم‌گیری‌های سیاست به‌طور قابل توجهی موثر واقع شوند.

براساس نظریه ساخت‌یابی «آنتونی گیدنز»، کارگزاران باعث ایجاد ساختارها شده اما خودشان نیز به‌نوعی در قالب ساختارها عمل می‌کنند. بر این اساس، «اجزاء و عناصر هر کل اجتماعی تنها در آن مجموعه و از طریق درک نظام اجتماعی کلان قابل فهم و تفسیر است. به‌نحوی که هر نوع تغییر در یک عنصر موجب دگرگونی سایر عناصر می‌شود» (ملک پور، ۱۳۸۱: ۳۶). لذا برای شناخت هر عنصری می‌بایست به درک و شناخت ارزش‌ها، هنجارها و قواعد حاکم بر نظام اجتماعی آن رسید. این ارزش‌ها عبارتند از «آن‌چه مردم می‌گویند که باید انجام شود یا انجام نشود و آن‌چه که خوب و یا بد پنداشته می‌شود.

(Halsall, 2005:2)

در این جا ارزش‌ها به‌واسطه هنجارها در قالب قوانین و مقررات درآمده و معین‌کننده اصول و قواعد رفتاری فرد یا دولت هستند. لذا هنجارها، اصول و رویکردها نیز هم‌چون دست‌العمل تجویزی، همگی به شکل واحد معنادار قانون درآمده‌اند (Onuf, 1994: 10). هم‌چنین «فردریک کراتوچویل» خاطر نشان می‌سازد که اصول، هنجارها و قوانین، همگی از نیروی ایجابی برخوردار هستند (Onuf, 1994:9). از آن جا که در برخی جوامع، به‌ویژه جوامع سنتی که برخی سنت‌ها و ارزش‌های آن در قالب نمادها، سمبل‌ها و ساختارهای زبانی تجلی می‌یابد، لذا این امر لازم است که حتی برای درک و شناخت ارزش‌ها به شناخت سمبل‌ها و ساختارهای زبانی رسید. «اشتراوس» معتقد است که ساختارهای زبانی و معنایی موجود در هر جامعه حاکی از ماندگاری آن جامعه و نشانه حقیقت درست آن جامعه است. بنابراین، برای شناخت هر جامعه می‌بایست به دنبال ساختار زبانی حاضر در آن

جامعه رفت (13: Craib, 1992). از سوی دیگر، بخش قابل توجهی از فرایندهای ادراکی و ذهنی کارگزار در تعامل با محیط و سوابق تاریخی شکل می‌گیرد و از آن‌جا که این عوامل ادراکی و ذهنی کارگزار است که تعیین می‌کند که چه علل و عواملی منافع یک کشور را تهدید و یا تقویت می‌کند، بنابراین، هرگونه تغییر در تصورات و ادراکات مربوط به امکانات و محدودیت‌ها، می‌تواند منشاء تحول رفتار در سیاست خارجی شود. به‌گونه‌ای که می‌توان گفت «در کنار تاریخ مکتوب، تاریخی زنده وجود دارد که با گذشت زمان تداوم می‌یابد و بازسازی می‌شود. شماری از جریان‌های گذشته که تنها به‌ظاهر ناپدید شده‌اند، در این تاریخ زنده جای دارند و حافظه جمعی را می‌سازند» (نورائی، ۱۳۸۳: ۴۵).

اصولاً ساختارهای مورد نظر مردم به‌جهت برخورداری از یک سابقه طولانی، تمدنی و فرهنگ ملی و یا مذهبی، تا بدان‌جا از ارزش و اهمیت برخوردار است که برای مردم به‌عنوان بخشی از منافع آنان مورد توجه قرار می‌گیرد. اما آن بخش از ساختارها که توسط دولت‌ها و نظام‌های سیاسی شکل می‌گیرند، از آن‌جا که ممکن است ریشه در فرهنگ ملی و مذهبی مردم نداشته باشند و بیش‌تر در جهت کسب مشروعیت و سلطه نظام به‌کار گرفته شود، می‌تواند نه تنها بخشی از منافع ملی محسوب نشود، بلکه می‌تواند در تضاد با منافع ملی قلمداد شود. به‌عبارتی، هرچند که ساختارهای فرهنگی، اعم از ملی و دینی، خود جزو بخشی از منافع ملی قلمداد می‌شود، اما هستند اجزایی از ساختارهای غیرمادی که براساس ارزش‌ها و هنجارهای انقلابی توسط یک نظام پدید می‌آیند و نه تنها سنخیتی با سایر اجزاء منافع ملی ندارند، بلکه دیگر بخش‌های حیاتی منافع ملی را هم ممکن است به زیر سوال ببرند.

اصولاً هرچقدر نظام‌های اعتقادی در یک جامعه ریشه‌دارتر و جامع‌تر باشد، سیاست خارجی آن از ثبات بیش‌تری برخوردار خواهد شد. به‌ویژه زمانی که نظام و رهبران حاکم بر آن کشور دارای اعتقاد به ارزش‌های ریشه‌دار آن جامعه باشند، که در این شرایط، این دسته از کشورها در تعقیب سیاست خارجی خود از ثبات و استمرار بیش‌تری برخوردار هستند و حتی با جابجایی نخبگان حاکم دگرگونی عمده‌ای در تعریف و تفسیر از اهداف و منافع ملی و امنیت ملی آن به‌وجود نخواهد آمد و اگر تغییراتی احساس شود، این تغییرات چشم‌گیر نبوده و اندک است. لذا می‌توان اشاره داشت که در ایران ارزش‌ها و هنجارهای حاکم و منبعث از ایدئولوژی انقلابی ریشه‌دار و جامع‌تر از کشوری مانند چین است که

ارزش‌های ایدئولوژیک آن چندان در تاریخ و فرهنگ این کشور ریشه دار نبوده و حتی با نوعی تعارض فرهنگی دوگانه روبرو هستیم.

اما در خصوص نقش ساختارهای ارزشی در جمهوری اسلامی ایران می‌توان گفت؛ اهداف کلان جمهوری اسلامی ایران ریشه در فرهنگ انقلابی این کشور دارد. همین فرهنگ انقلابی خود در فرهنگ مذهبی و به میزانی در فرهنگ ملی این مرز و بوم ریشه دارد و همین فرهنگ انقلابی موجب شکل‌گیری ساختارهایی شده است که تعیین‌کننده اهداف، منافع ملی و نقش‌های ملی این کشور است. حتی اگر در حوزه تصمیم‌گیری دو نوع تصمیم‌گیری ساختاری و بوروکراتیک در نظر بگیریم، باید گفت "بیش‌تر تصمیم‌گیری‌ها در نظام جمهوری اسلامی ایران تصمیمات ساختاری بوده و همین ساختار تصمیم‌گیرندگان، مانع برخی اقدامات جدید در حوزه سیاست خارجی شده است.

هر چند که امروزه در رابطه با ساختار - کارگزار در ایران بحث بر اهمیت و جایگاه برتر کارگزار بر ساختار است، اما در بسیاری از موارد، کارگزاران زمانی هم که می‌خواهند واقعاً رفتار خود را تعدیل نمایند و براساس واقعیت‌های بین‌المللی رفتار نمایند، خود را اسیر ساختارهایی می‌بینند که در شکل‌دادن به آن نقش داشته‌اند؛ زیرا کم‌رنگ ساختن آرمان‌ها و ارزش‌ها ممکن است برای کارگزاران تا حدی گران تمام شود و مخالفت‌هایی را به همراه داشته باشد. «شاید یکی از دلایل عدم اقبال به آقای هاشمی رفسنجانی در دور دوم (انتخابات ۱۳۸۴) بی‌توجهی وی به نقش ساختارها و تأکید بر زیر پا گذاشتن قیود ساختاری بود که در نهایت موجب بروز مقاومت‌هایی در ساختارهای مختلف شد» (قهرمان پور، ۱۳۸۱: ۴۹).

در جمهوری اسلامی ایران به‌واسطه استقرار نهادهای دینی، مباحث ارزش‌مدارانه و طرح حکومت جهانی و باتوجه به عدم جدائی دین و سیاست، مباحث حکومت جهانی و منافع جهانی در قالب جهان اسلام نسبت به منافع ملی در اولویت قرار می‌گیرد. به‌عبارتی، در ایران با یک ایدئولوژی مذهبی روبرو هستیم که حکومت جهانی و اهداف آرمانی را مطرح می‌کند.

آیت‌الله خمینی به‌عنوان مروج فرهنگ تکلیف و عمل در ایران اسلامی و اصل تکلیف به‌عنوان فرضیه اصلی در تصمیم‌گیری‌های سیاسی معتقد بودند که تمام رفتارها، حرکات، سکنات، احوال، سکوت‌ها، قیام‌ها همگی براساس امر و تکلیف خداوندی شکل می‌گیرد)

برزگر، ۱۳۷۳: ۱۶۹).

بر این اساس، تبیین مولفه‌های اساسی «منافع ملی» نه از جانب جامعه و خواست مردم، بلکه از جانب نخبگانی انجام گرفته است که بخش اعظمی از تفسیر آنان از منافع ملی، تحت تأثیر ساختارهای مذهبی و مکتبی است. لذا امور و مسائل سیاسی بر اساس دیدگاه‌های جهان‌شمول مذهبی تعبیر و تفسیر شود. بنابراین، نظام حاکم بر جمهوری اسلامی ایران نمی‌تواند منافع ملی‌نگر باشد؛ چراکه نخست، در قاموس ادیان به‌طور اعم و دین اسلام به‌طور اخص، به یکپارچگی دینی توجه شده و به تفاوت‌های ملی و نژادی توجهی نمی‌شود. دوم این‌که، تفکر اسلامی تفکر امت‌محور است. سوم این‌که، در سیاست به معنای رئالیستی، این اهداف هستند که وسیله را توجیه می‌کند و به مسائل اخلاقی در معادلات و روابط بین‌الملل کم‌ترین توجهی می‌شود. در حالی‌که ادیان به‌طور کل به مسائل اخلاقی و ارزشی توجه دارند. چهارم این‌که در ایران، دین‌گرایان می‌خواهند سیاست و ناسیونالیسم در خدمت منافع امت اسلامی قرار گیرد. این در حالی است که در سیاست به معنای رئالیستی آن به همه چیز حتی به دین به‌عنوان ابزاری برای رسیدن به منافع ملی نگاه می‌شود. «لذا به‌نظر می‌رسد یکی از تفاوت‌های سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران با دیگر کشورها معمای آرمان‌های مذهبی در برابر واقعیت‌های سکولار است» (حاجی یوسفی، ۱۳۸۵: ۶۸). شاید به همین دلیل است که بنا به نظر برخی صاحب‌نظران هنوز با گذشت بیش از سه دهه از انقلاب اسلامی ایران و با تغییر نخبگان سیاسی، تغییرات اساسی در بیان «منافع ملی» کشور انجام نگرفته است. شاید بتوان گفت که بیش از کارگزار آن‌چه که از اهمیت و ارجحیت برخوردار است، وجود و استقرار ساختارهای مناسبی است که بتواند در جهت تأمین منافع ملی باشد و این امر میسر نمی‌شود، مگر از طریق روشن ساختن افکار و عقاید مردم از طرق مختلف که امروزه به‌واسطه پیشرفت در علوم و فنون ارتباطاتی و توسعه مراکز آموزشی و دانشگاهی این امر به‌مراتب بیش از گذشته قابل حصول است.

۲. وجود گفتمان‌های متعدد و عدم تفوق یک گفتمان بر گفتمان‌های دیگر

سیاست خارجی هر کشوری می‌تواند شامل مجموعه‌ای از رویه‌های گفتمانی و غیرگفتمانی باشد که در تعیین الگوهای دوستی و دشمنی در سطح نظام بین‌الملل نقش موثری دارند.

گفتمان تنها یک توده‌ای بی‌شکل از بیان‌ها و اظهارات درباره واقعیت نیست، بلکه متضمن نوعی اندیشه و نظامی از عقاید و نهادها است (معینی علمداری، ۱۳۸۳: ۱۰۱). بنابراین، هرگفتمانی می‌تواند هویت خاص خود را داشته باشد، لذا در یک جامعه به تعداد گفتمان‌ها می‌تواند هویت وجود داشته باشد. به عبارتی هر دولتی می‌تواند هویت‌های مختلفی داشته باشد و هر هویتی از تعریف اجتماعی کنش‌گر نشأت گرفته و منشعب از نظریاتی است که کنش‌گران به شکل جمعی در خصوص خود و دیگران داشته و باعث تحکیم ساختار اجتماعی می‌شود.

«الکساندر ونت» معتقد است این امکان وجود دارد که هر دولتی، هویت‌های جداگانه‌ای داشته باشد و این ساختار نسبتاً پایدار هویت‌ها و منافع است که «نهادها» را ایجاد می‌کند (Wendt, 1992: 398). لذا در همین راستا می‌توان گفت یکی از مهم‌ترین موانع طرح و تدوین «منافع ملی» در ایران به‌ویژه پس از انقلاب اسلامی، تحولات انجام گرفته در محیط داخلی و شکل‌گیری هویت‌های متعدد بوده است، که هر کدام از این هویت‌ها یکی از عناصر اصلی هویت ملی را برجسته می‌کنند و با توجه به غالب نبودن هیچ‌کدام از این هویت‌ها و گفتمان‌های حاضر در جامعه ایرانی، همواره بین عناصر تشکیل‌دهنده هویت ملی و ارزش‌های ناشی از آن نوعی رقابت برای در اولویت قرار گرفتن وجود دارد.

البته توجه و حساسیت پاره‌ای از گروه‌های اجتماعی و یا تفکرات خاص نسبت به سیاست خارجی مشروط بر آن‌که محدوده دخالت آن‌ها بدیهی و روشن باشد، مشکلی در سیاست خارجی ایجاد نمی‌کند؛ اما در کشورهایی هم‌چون ایران که شاهد دخالت گروه‌ها، افراد و تفکرات متفاوتی در تصمیم‌گیری‌های سیاست خارجی آن هستیم، احتمالاً آشفتگی در تصمیم‌گیری‌های سیاسی را شاهد خواهیم بود. چراکه علاوه بر نهادهای رسمی، نهادهایی هم‌چون سپاه پاسداران، جامعه روحانیت و ائمه جماعات، و حتی فراکسیون‌های مجلس و گروه‌های ذی‌نفوذ دیگری در تصمیم‌گیری‌های سیاسی دخالت دارند و همین مسأله باعث می‌شود که شیوه تصمیم‌گیری منحصرأ در اختیار یک طبقه خاص نباشد و حکومت در تعریف منافع ملی دچار مشکل شود. بنابراین، شاید یکی از راه‌حل‌های این مشکل، تأکید کردن و انگشت نهادن بر روی معیارهای مشترک بین هویت‌ها و گفتمان‌های چندگانه است. براین اساس، آن منفعت و ارزشی که از جانب

تمامی هویت‌های موجود دارای اهمیت باشد، از نقشی ملی برخوردار می‌شود. مثلاً حفظ بقای کشور می‌تواند به‌عنوان بالاترین درجه اهمیت و ضرورت برخوردار باشد. (البته شاید ایراد کار در سلسله مراتب منافع ملی پس از امنیت ملی حادث شود. چراکه امنیت ملی و حفظ بقا در هر تفکر و هر ساختار فکری و فلسفی اصلی واضح و بدیهی است. اما این سوال باقی است که آیا پس از حفظ موجودیت و بقا، هویت‌های موجود در کشور بر روی کدام مسأله می‌توانند اشتراک نظر داشته باشند).

پس از گذشت سه دهه از انقلاب اسلامی، به‌نظر می‌رسد تعریف دقیقی از منافع ملی جمهوری اسلامی به دلیل عدم اجماع نظر بین نخبگان حاکم صورت نگرفته است؛ زیرا هر جناح و عقیده‌ای از منظر خاص خود به منافع ملی نگاه می‌کند و در عین حال، وجود مراجع متعدد تصمیم‌گیری مزید بر علت است که این امر باعث شده است که اجماع نظری کلی بین تصمیم‌گیرندگان نظام در خصوص تأمین منافع ملی، رفاه و توسعه اقتصادی و سلسله مراتب اهداف و منافع ملی وجود نداشته باشد. در حالی که امروزه کشورهای عربی به‌جهت وحدت دینی و زبانی خود توانسته‌اند میان ملیت و دین خود نوعی سازش به‌وجود آورند، اما ایرانیان به‌جهت تفاوت دینی و زبانی - نژادی خود هنوز موفق نشده‌اند بین این دو منبع هویتی به ایجاد هماهنگی مبادرت نمایند (سریع القلم، ۱۳۸۲: ۱۵). در نتیجه، به‌گفته دکتر سریع القلم، هر چه سریع‌تر باید ارتباط منطقی میان سه منبع هویتی دینی، ایرانی و جهانی خود را روشن کنیم (سریع القلم، ۱۳۸۰: ۱۶) (چراکه اگر کشوری فاقد تعریف مشخصی از هویت ملی باشد، نتیجه آن فقدان تعریفی از منافع ملی است) (تاجیک، ۱۳۸۳: ۹۵).

هنوز جامعه ایرانی نمی‌تواند تصمیم بگیرد که آیا بیش‌تر ایرانی است یا مسلمان. چرا که «در ایران، طرح مقوله‌ای به نام «منافع ملی» همواره ربط وثیق و تنگاتنگی با «قدرت حاکم» و یا «گفتمان حاکم» داشته است». که البته این گفتمان حاکم بیش‌تر یک گفتمان ایدئولوژیک محور بوده است (تاجیک، ۱۳۸۶: ۳۱).

گفتمان حاکم در اکثر زمان‌ها یک گفتمان پوپولیستی ایدئولوژیک محور مذهبی همراه با تمایلات ضدملی‌گرایانه بوده است، هر چند که در پاره‌ای از موارد شعارهای ملی‌گرایانه‌ای هم مطرح شده است. اما به‌نظر می‌رسد این امر بیش از آن که به‌عنوان یک هدف اصلی، تعقیب شود، بیش‌تر به‌عنوان وسیله‌ای برای اقناع عمومی یا به‌دلیل عدم

پاسخ‌گویی برخی از مولفه‌های دینی و انقلابی باشد.

در حال حاضر جمهوری اسلامی ایران از هویت‌های چندگانه‌ای نظیر هویت ملی، اسلامی، غربی و انقلابی برخوردار است و همین امر باعث شده است که در سیاست خارجی اعلام شده از سوی مقامات ایرانی، شاهد تعارضاتی چند باشیم. مثلاً علی‌اکبر ولایتی وزیر امور خارجه وقت ایران در سازمان ملل متحد در نیویورک اعلام کرد: «احترام به مرزهای شناخته‌شده بین‌المللی و تمامیت ارضی و عدم مداخله در امور داخلی دیگران در چارچوب سیاست کلی ایران برای حفظ و تقویت ثبات و امنیت و رشد و توسعه اقتصادی است.» اما در ادامه سخنان خود در همین اجلاس اظهار می‌کند: «دفاع از اعتقادات الهی و اسلامی که ضامن سلامت مادی و معنوی افراد و جوامع است بالاتر و برتر از ملاحظات زود گذر سیاسی است» (روزنامه کیهان، ۵ مهر ۱۳۷۳: ۳).

در یک تقسیم‌بندی از هویت‌های موجود در ایران، می‌توان به چهار هویت ملی، قومی، جهان اسلامی و جهانی سخن به میان آورد. در هویت ملی، در حالی که بر ایجاد هم‌بستگی مردم بدون توجه به تفاوت‌های قومی و محلی توجه دارد، اما هویت جهان اسلامی برخلاف هویت ملی و حتی قومی، به دنبال رسیدن به یک هویت مشترک بین تمامی مسلمانان سراسر جهان است. اندیشه‌ای که قبل از آیت‌الله خمینی در بین صاحب‌نظرانی هم چون سید جمال‌الدین اسدآبادی، مطهری، اقبال لاهوری و دیگران مورد تأکید بوده است. هویت جهان اسلامی با هویت جهانی بدین جهت که هر دو به دنبال ایجاد یک هویت فراگیر هستند، به لحاظ عملکردی شبیه هم هستند، اما به لحاظ ماهیت کاملاً متفاوت هستند. زیرا هویت جهانی بیش‌تر بر اساس مولفه‌ها و اصول و قواعد بین‌المللی استوار است که غالباً دیدگاه لیبرالی دارند. در حالی که هویت جهان اسلامی، بسیاری از اصول و قواعد جهانی را که ماهیت لیبرالیستی دارند، به چالش می‌کشد.

می‌توان سه گفتمان آرمان‌گرای اسلامی، اسلام‌گرای لیبرال و واقع‌گرای اسلامی را از درون گفتمان اسلامی سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران استخراج کرد؛ به‌گونه‌ای که در آرمان‌گرایی اسلامی، عامل و عنصر قوام‌بخش هویت ایرانی، اصل اسلامیت است و بر این اساس، هیچ نقشی برای ملیت و ایرانیت قائل نیست و دولت ایران را نه یک دولت ملی که یک دولت اسلامی با هویت اسلامی می‌داند. اما در اسلام‌گرای لیبرال نه تنها ملیت و ایرانیت یک عنصر مقوم هویت ملی محسوب می‌شود، بلکه عنصر ایرانیت و

ملیت بر عنصراسلامیت تقدم و برتری دارد. براین اساس، دولت جمهوری اسلامی ایران یک «دولت ملی» است که حوزه مسئولیت و تکالیفش تنها محدود به سرزمین ایران و در چارچوب مرزهای آن و در جهت رفع و برآورده ساختن مطالبات ملت ایران است. اما در واقع گرای اسلامی، هر چند که عنصر اسلامیت در تکوین هویت جمهوری اسلامی ایران اولویت دارد، ولی آن را در تعارض با «ایرانیت» و «ملیت» ایرانی نمی‌بیند. در این نگرش، اسلامیت و ایرانیت دو وجه جدائی‌ناپذیر هویت ملی ایران هستند که بر پایه آن هویت جمهوری اسلامی ایران و وظایف و تعهداتش تعریف می‌شود (دهقانی، ۱۳۸۶: ۱۳۲-۱۲۸). همان‌طور که «اسپوزیتو» می‌گوید، آیت‌الله خمینی بنا به اوضاع و احوال، گاه از آرمان‌گرایان رادیکال و گاه از واقع‌گرایان حمایت می‌کرد (اسپوزیتو، ۱۳۸۲: ۷۲). حتی قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران را می‌توان محل تلاقی گفتمان‌های متعدد دانست؛ یا شاید بتوان گفت گفتمان‌های متعددی را ایجاد کرده است. یک، گفتمان اقتدار تئوکراتیک-کارزماتیک که در قالب نهاد ولایت فقیه ظاهر شده است، دوم اقتدار سنتی-روحانی که به‌موجب آن، برخی از مهم‌ترین مناصب حکومتی به طبقه روحانی واگذار شده و مظهر اصلی آن شورای نگهبان است و سوم اقتدار قانونی-دموکراتیک که مجلس و نهاد ریاست جمهوری و شوراها مظاهر اصلی آن هستند. بر همین اساس، تاریخ سیاسی ایران پس از انقلاب اسلامی به سه دوره تقسیم می‌شود: دوران اقتدار کارزمایی، دوران الیگارشی سنتی و دوره قانون‌گرایی. غلبه و سلطه هر یک از این سه الگو در هر دوران تاریخی خاص، موجب ثبات در عملکرد و پیدایش چارچوب خاصی برای فعالیت سیاسی می‌شود (بشیریه، ۱۳۸۴: ۸۹). البته می‌توان گفتمان چهارمی را پس از ۱۳۸۴ به گفتمان‌های سه‌گانه فوق با ماهیت پوپولیستی به آن اضافه کرد.

در یک جمع بندی، شاید بهتر باشد که مهم‌ترین علل تعارضات گفتمانی را در تعارضات فرهنگی جستجو کرد که مهم‌ترین عرصه‌های تعارض فرهنگی در ایران عبارتند از: «ناهم‌گرایی و تعارض فرهنگی در ایران در عرصه سنت و تجدد، تعارض فرهنگی بین دولت و مردم، ناهم‌گرایی فرهنگی بین توده‌ها و نخبگان، تعارض فرهنگی ناشی از تنوع قومی و خرده فرهنگ‌های ایرانی، ناهم‌گرایی فرهنگی بین نسلی و درون نسلی» (ملک‌پور، ۱۳۸۱: ۴۹).

هرچند که تنوع گفتمانی یک عیب و آسیب محسوب نمی‌شود، اما آنچه ایراد و عیب

تلقی می‌شود، عدم تسلط یک گفتمان است و این امر باعث شده که فرایند شکل‌گیری یک سیاست خارجی منسجم و یک‌پارچه با مشکل مواجه شود. مراکز متعدد تصمیم‌گیری با اعلام مواضع خود و ارسال پیام‌های متعارض و ناهم‌خوان باعث شده تا دیگر بازیگران رسمی با سردرگمی در برابر مواضع رسمی جمهوری اسلامی ایران مواجه شوند.

از آن‌جا که هنر سیاست خارجی این است که خود را تعدیل و به سمت مصلحت‌محوری و تنش‌زدایی حرکت کند. لذا ما می‌بایست از سیاست‌های کلامی به سمت سیاست‌های عملی و اجرایی حرکت کنیم. یعنی آن‌چه در قالب کلام‌های زیبا و فلسفی بیان می‌کنیم، به صورت کاربردی و عملیاتی در عرصه دیپلماسی بین‌المللی در بیاوریم.

سردرگمی بین گفتمان‌های متعدد باعث شده که حتی سیاست‌های تجاری و اقتصادی کشور در حاله‌ای از ابهام قرار گیرد. «به‌طوری‌که امروزه جمهوری اسلامی ایران از یک‌سو می‌خواهد خصوصی‌سازی اقتصادی و تعامل با بانک‌های خصوصی و شرکت‌های چندملیتی و صاحبان سرمایه و فن‌آوری‌های غربی داشته باشد و از سوی دیگر می‌خواهد با کشورهای مادر و مبدأ این شرکت‌ها به تعارض برخیزد. جمهوری اسلامی ایران می‌خواهد از یک‌سو نظم جهانی و ساختار به‌اصطلاح استکباری و غربی را زیر سوال ببرد و از سوی دیگر می‌خواهد سیاست ایدئولوژیک محور داشته باشد». ایران از یک‌سو می‌خواهد در سازمان تجارت جهانی عضویت داشته باشد و هم می‌خواهد با هفت کشور صنعتی جهان و گول‌های اقتصادی که بدنه این سازمان جهانی را شکل می‌دهند، به مبارزه برخیزد» (سریع‌القلم، ۱۳۸۷: ۱۱۴).

۳. اتخاذ سیاست‌های آرمان‌گرا و عدم توجه به تصمیمات استراتژیک محور

«پارسونز» ایدئولوژی را نظامی از عقایدی می‌داند که اعضای یک جامعه آن را مشترکاً پذیرفته‌اند. از نظر او، هنگامی که عنصر آرمانی وارد ایدئولوژی می‌شود و در صدد تسلط بر ایدئولوژی برمی‌آید، منحرف می‌شود. براین اساس، آرمان‌گرایان و اخلاق‌گرایان ضروریاتی را که شرایط و محیط بین‌المللی بر سیاست‌گذار تحمیل می‌کنند، نادیده می‌گیرند؛ شرایطی که در آن، سیاست‌گذاران هیچ‌گونه کنترلی بر آن‌ها ندارند، که در این وضعیت، اهداف و منافع دولت مورد تهدید قرار می‌دهد و یک‌سری کلیشه‌های مفاهیم اخلاقی و اصول ایدئولوژیکی جایگزین آن می‌شوند که هرچند دارای چهره‌ای زیبا و اخلاق‌پسند

هستند، اما نمی‌توانند راهنمای واقع‌گرایانه‌ای برای اقدام محسوب شوند. به عبارتی، سیاست خارجی را نمی‌توان تنها بر اساس یک سری اصول اخلاقی بنا کرد؛ حتی رهبرانی مانند «وودرو ویلسون» و «جواهر لعل نهرو» که بر رعایت و انجام معیارهای اخلاقی در رفتارهای بین‌المللی تأکید داشتند، در شرایط عملی، اما رفتارشان خیلی متفاوت از رفتار دیگر رهبران سیاسی، که خود را واقع‌گرا می‌نامیدند، نبود.

«پوپر» رویکردهای آرمان‌گرایانه را بسیار خطرناک دانسته که می‌تواند منجر به ایجاد بی‌ثباتی نظام شود. او در عین حال، معتقد است که تحقق آرمان‌هایی که جنبه یوتوپایی دارند، بسیار پرهزینه است که در نهایت منجر به تعصب و تصلب و جزم‌گرایی انسان‌ها می‌شود و به همین جهت، جزم‌گرایی انسان را به یک موجود متحجر مبدل می‌سازد (پوپر، ۱۳۷۶: ۸۴). بر اساس نظر «پوپر»، سعی برای ایجاد بهشت در این دنیا، بدون استثناء به برپائی جهنم انجامیده است (پوپر، ۱۳۶۹: ۱۰۷۸).

انسان ایدئولوژیک، مضطرب از ناتوانایی ادراکی خویش و به جهت ضعف از تولید تفسیر هستی‌شناسانه فلسفی، اعتقاد خود را عملیاتی و آن را به ایدئولوژی تبدیل می‌کند و سپس ایدئولوژی را هم به جای اعتقاد قلبی به کار می‌گیرد و هم به جای دو شناخت فلسفی و علمی و سرانجام غافل از بضاعتِ ناچیزِ معرفتیِ خویش، به نوعی دچار خودبزرگ‌بینی شده و در خود احساس وظیفه معنوی می‌کند و این احساس وظیفه او را وادار می‌کند که با بهره‌گیری از قدرت با پلیدی‌های مورد نظر خود به مبارزه برخیزد (وحید، ۱۳۸۲: ۳۱). به نظر «پوپر»، آرمان‌گرایی زمانی جنبه بسیار خطرناک به خود می‌گیرد که جنبه الهی به خود گرفته و از صبغه دینی برخوردار شود (پوپر، ۱۳۷۶: ۱۴۳)؛ چراکه اصولاً آرمان نجات انسان از تاریکی‌ها و القاء تعالیم اخلاقی و ارزشی باعث سخت‌گیری‌ها و خشونت‌های مذهبی در اشکال تفتیش عقاید و جنگ‌های مذهبی شده است که خود نشان‌گر زیر پا گذاشته شدن اصول اخلاقی است (پوپر، ۱۳۶۹: ۱۰۷۹-۱۰۷۸).

اما در بررسی سیاست خارجی ایران در قالب نظریات آرمان‌گرایی و واقع‌گرایی بهتر است در ابتداء به نظریه «هالستی» اشاره داشت. از دید او، رسیدن به تمامیت ارضی و وحدت ملی، رفاه اقتصادی، و حمایت از زندگی و بهبود آن و استقلال جزو اهداف و منافع کوتاه‌مدت و ایجاد و حفظ نهادهای بین‌المللی، تفوق منطقه‌ای و گسترش نفوذ، کسب پرستیژ و اعتبار بین‌الملل، ایجاد اتخاذ با دوستان و تضعیف رقبا و کسب

موقعیت‌های اقتصادی به‌عنوان اهداف میان‌مدت و نظم‌نوین جهانی و حصول به امنیت و صلح بین‌المللی و ایجاد حاکمیت جهانی به‌عنوان اهداف بلندمدت و آرمانی تلقی می‌شود. بنابراین، هرچقدر از اهداف کوتاه‌مدت به میان‌مدت و سپس بلندمدت حرکت کنیم از درجه اهمیت و جایگاه بالاتری برخوردار می‌شوند.

لذا با توجه به مراتب فوق، به‌نظر می‌رسد که جمهوری اسلامی ایران رسیدن به اهداف آرمانی و بلندمدت را که به نظر نمی‌رسد قابل دسترسی و از پایه‌های منطقی برخوردار باشد، به بهای نادیده‌گرفتن برخی از اهداف و منافع کوتاه‌مدت و یا حتی میان‌مدت مورد مورد توجه قرار داده است.

هم‌چنین اگر بپذیریم که کشمکش‌های داخلی میان نخبگان سیاسی، سیاست افزایش قدرت مانور در عرصه سیاست بین‌الملل و بالأخره تغییر رفتار دیگر بازیگران از مهم‌ترین عواملی هستند که باعث تغییر در اولویت‌ها و دگرگونی در سلسله مراتب اهداف ملی می‌شوند (قوام، ۱۳۸۰: ۱۰۹). اما در مورد جمهوری اسلامی ایران به نظر نمی‌رسد که عوامل مذکور به‌آسانی موجب تغییراتی در سیاست خارجی ایران از نگاه ایدئولوژیک‌محور به نگاه پراگماتیک و یا عمل‌گرا داشته باشد. البته منکر تغییرات انجام گرفته هم نمی‌توان بود، اما این تغییرات چندان موثر واقع نشده است که بتواند سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران را به‌طور بنیادی به اتخاذ سیاستی واقع‌گرا مجبور کند، مگر این که موجب تغییرات جزئی و مقطعی شده باشد.

در قالب تصمیم‌گیری‌های ایده‌آلیستی، معمولاً تصمیم‌گیرندگان به اتخاذ تصمیماتی مبادرت می‌کنند که با ساخت و ایده‌آل‌های ذهنی و ویژگی‌های روانی آنان بیش‌تر هماهنگی داشته باشد و «هراندازه متغیرهای ذهنی و روانی در فرایند تصمیم، اندازه‌گیری قدرت دخیل باشند، احتمال محاسبات نادرست افزایش می‌یابد و از میزان واقع‌نمایی نتایج حاصله کاسته می‌شود» (هادیان و گل محمدی، ۱۳۸۳: ۲۷۵). اگر قرار باشد رهبران و زمام‌داران «دون کیشوت» وار شمشیر خود را دور سر بچرخانند و دشمنان خیالی خود را دور کنند، آن‌گاه جامعه در یک مسیر قهقرایی قرار می‌گیرد و منابع آن برای تهدیدات خیالی و بی‌اساس مصرف می‌شود که در نهایت در داخل جامعه ایجاد نا امنی می‌کند (کاظمی، ۱۳۷۸: ۱۲۱).

به هرصورت، چنان‌چه بین منافع ملی و مرام سیاسی تعارضی ایجاد شود، طبیعتاً

منافع ملی ارجحیت دارد. زیرا تا بقا نباشد ایدئولوژی وجود نخواهد داشت. «چنانچه ملت‌ای بخاطر ایدئولوژی دست به خودکشی بزند، سرزمینش به دست ملت تازه یا نسل تازه‌ای خواهد افتاد که داناتر از آن است که اصل اولیه سیاست خارجی یعنی «نخست‌زندگی کن آن‌گاه فلسفه پردازی کن» را فراموش کند» (مقتدر، ۱۳۷۰: ۱۲۳-۱۲۲). نمی‌توان براساس شعار و ایدئولوژی منافع ملی را پی‌گیری و تأمین کرد؛ زیرا تعقیب این‌گونه از شعارها منافع ملی را تحت‌الشعاع قرار داده و موجب افزایش آسیب‌پذیری ملی می‌شود (مجتهد زاده، سایت ابرار نیوز).

بنابراین، اگر مشاهده می‌شود که جمهوری اسلامی ایران بر اساس منافع ملی گام بر نمی‌دارد، بدین جهت است که منافع ملی را در قالب‌های آرمان‌گرای خود دنبال می‌کند. به عبارتی، دو مقوله ایدئولوژی آرمان‌گرا و منافع ملی را به اشتباه یک پدیده فرض کرده و به نظر می‌رسد که تصمیم‌گیرندگان نظام فراموش کرده‌اند که ایدئولوژی به مثابه ابزاری در خدمت منافع ملی است، نه این‌که خود منافع ملی باشد.

بنابراین، غرق‌شدن سیاست‌های یک کشور در چارچوب مسائل ایدئولوژیک‌محور، آن هم در یک دوره طولانی مدت و عدم توجه به خط‌مشی‌های استراتژیک‌محور، بدون شک می‌تواند آثار زیان‌باری را برای یک کشور به همراه داشته باشد.

آرمان‌گرایان جمهوری اسلامی با تأکید بر این‌که آرمان‌ها، افق دید و در نتیجه برد تلاش و همت کشور را نشان می‌دهد، ایستارهای ایدئولوژیک را برای مقابله با تهدیدات خارجی مورد تأکید قرار می‌دهند (دهشیری، ۱۳۸۰: ۳۸۵).

می‌توان گفت که پس از انقلاب اسلامی تاکنون هنوز یک دیدگاه استراتژیک‌محور نتوانسته است در کشور نهادینه گردد و همین امر موجب عدم درک صحیح از مسائل بین‌المللی و دورماندن از یک برنامه‌ریزی عقلایی در سیاست‌گذاری‌های خارجی شده و به تبع آن سهم ایران را در تحولات نظام بین‌الملل کاهش داده است. این در حالی است که «حکومت محتاج تفکر استراتژیک و مغزافزایی است تا مقدمات و واقعیت‌های داخلی را با روندها و تحولات جهانی به نفع مردم و افزایش سطح استاندارد زندگی تطبیق دهد» (سریع‌القلم، ۱۳۸۰: ۲۹). «در طی دوران پس از انقلاب اسلامی، با توجه به تأثیرپذیری سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران از محیط داخلی در مقایسه با محیط بیرونی، به جهت سردرگمی در اتخاذ سیاست استراتژیک‌محور و یا ایدئولوژیک‌محور،

در عمل شاهد نوسان بین دو رویکرد واقع‌گرایی و آرمان‌گرایی در تعریف از منافع ملی هستیم» (دهشیری، ۱۳۸۰: ۳۷۳). این در حالی است که اصولاً هر ایدئولوژی پس از یک تحول انقلابی برای این‌که بتواند ثبات گیرد، نیازمند یک استراتژی است. به عبارتی جوامع ایدئولوژیک نمی‌توانند همیشه در گهواره ایدئولوگ خود، در حال تغییر و تکان خوردن و تغییر دادن وضع موجود باشند، بلکه نیاز به یک آرامش و ثبات و استقرار دارند و این ثبات به وسیله استراتژی حاصل می‌شود.

هم‌چنین تجهیز ایران به یک ایدئولوژی آرمانی و درآمد‌های نفتی باعث شده که حتی فشارهای سیاسی بین‌المللی تا امروز آن‌چنان که باید و شاید نتواند حکومت ایران را متقاعد سازد که خود را با معیارهای جهانی منطبق سازد. شاید نظام جمهوری اسلامی ایران طی برخی سال‌ها خود را کمی میانه‌رو نشان داده باشد، اما اصول‌گرایی آن در مسائل دینی هم‌چنان آشکار بوده و به قوت خود باقی است. لذا به نظر می‌رسد هم اسلام و هم نفت، (و به عقیده نگارنده در کنار آن‌ها حس بزرگ بینی ایرانیان) به یک میزان با انقلاب برضد سرمایه‌داری جهانی و یا گزینش ورود به چنین نظامی هماهنگ هستند» (هینبوش، ۱۳۸۲: ۲۰۶).

از سویی عدم توجه به نقش ژئوپلتیک سبب شده است که منافع ملی کم‌تر مورد توجه قرار گیرد. قاعدتاً در نگرشی ژئوپلتیک از سیاست خارجی این انتظار می‌رود که بر اساس تبعیت و پیروی از اصول منطق درونی نظیر جغرافیای سیاسی و نیازهای اساسی و هماهنگی و هم‌صدا شدن با روندهای جهانی، مانع از انزوای سیاسی و از بین رفتن فرصت‌ها و رفع محدودیت‌ها شود. زیرا شرایط ژئوپلتیک و ژئواکونومیک ایران در منطقه به گونه‌ای است که بدون ارتباط با مراکز قدرت جهانی نمی‌تواند مبادرت به اتحادها و ائتلاف‌های منطقه‌ای دست یابد. به عبارتی، دولت‌مردان ایران چه بخواهند و چه نخواهند به لحاظ موقعیت و شرایط ژئوپلتیکی امنیت ملی‌اشان با مراکز قدرت جهانی در ارتباط هستند. لذا بدون ارتباطات منطقی قاعده‌مند و به نفع حاکمیت ملی هر کشور نمی‌توان به‌عنوان یک کشور تأثیرگذار سیاسی و اقتصادی در منطقه خاورمیانه محسوب شود.

«سیاست خارجی آرمان‌گرایانه، که تحقق آن خارج از توان ملی بوده و با منافع ملی ایرانیان نیز در تضاد قرار می‌گیرد، می‌تواند ما را رویاروی قدرت‌های بزرگ و متحدان منطقه‌ای آن‌ها قرار دهد و در صحنه بین‌المللی منزوی کند. در چنین صورتی است که

همسایگان ما نیز که ممکن است تحت نفوذ این قدرت‌ها باشند، بتوانند از انزوای بین‌المللی ایران استفاده کرده و در صدد طرح مسائل قومی در مناطق مختلف ایران برآیند. بدیهی است که یک سیاست خارجی مبتنی بر منافع ملی و به دور از تعهدات آرمانی نامربوط به حیات سیاسی و اجتماعی ایرانیان، مانع از انزوا و ضعف بین‌المللی ایران و مانع از تشویق همسایگان به مداخله در امور داخلی ما خواهد بود» (احمدی، ۱۳۷۹: ۳۸۱).

زنده نگاه داشتن آرمان‌های انقلاب ممکن است شعار جالب و زیبایی باشد، اما نگاهی به شعارهای آرمان‌گرایانه ابتدای انقلاب متوجه می‌شویم چه هزینه‌های سنگینی به همراه داشته است. لذا نه تنها نباید تلاش کرد که به سی سال گذشته برگردیم، حتی بازگشت به تنش‌زدایی دوره خاتمی هم نه جالب و نه امکان‌پذیر است؛ زیرا شرایط بین‌المللی در حال تغییر است، لذا بایستی به دنبال تنش‌زدایی قوی‌تر و محکم‌تر از دوره خاتمی را تعقیب کنیم». لذا حکومت نیازمند تفکر استراتژیک و مغزافزایی است تا مقدمات و واقعیت‌های داخلی را با روندها و تحولات جهانی به سود مردم و افزایش سطح زندگی‌شان تطبیق دهد» (سریع‌القلم، ۱۳۷۹: ۲۱)، و این حقیقتی غیرقابل انکار است که سیاست خارجی باید فراتر از الزامات ایدئولوژیک قرار بگیرد، البته این به معنای پایمال کردن ارزش‌های ایدئولوژیک نیست.

۴. اتخاذ تصمیمات غیر عقلایی و غیر محاسبه‌گرایانه

براساس نگرش رئالیسم کلاسیک آن‌چنان که مورگنتا اشاره دارد، هم فرد و هم دولت می‌بایست در مورد رفتار سیاسی بر مبنای اصول عام و کلی اخلاقی داوری نمایند. اما با این تفاوت که فرد به لحاظ اخلاقی این حق را دارد که برای دفاع از مبانی اخلاقی، جان خود را فدا کند. اما دولت این حق را ندارد که به جهت دفاع از مبانی اخلاقی، منافع ملی و اصل بقای ملی را به خطر بیندازد. به عبارتی، رئالیسم سیاسی، احتیاط، محافظه‌کاری و دوراندیشی را برترین فضیلت می‌داند. بر این اساس، رئالیسم سیاسی مستلزم بی‌تفاوتی و چشم‌پوشی از اصول و مبانی اخلاقی و آرمان‌های سیاسی، اما نیازمند تمایزی مشخص بین خواسته‌ها و امکانات است. به عبارتی، رئالیسم سیاسی به معنای نادیده گرفتن آرمان‌ها نیست، بلکه تطابق آرمان‌ها و خواسته‌ها با پتانسیل‌ها و امکانات واقعیت‌های موجود است. لذا یک سیاست خارجی منطقی و صحیح آن است که ضمن آگاهی به شرایط و محیط

بین‌المللی، سیاست‌های خود را با محیط بین‌الملل هماهنگ کرده و بتواند منافع ملی کشور را تحت هر شرایط حاکم بر نظام بین‌الملل تأمین کند. به عبارتی، یک کشور بایستی این قابلیت و مدیریت سیاسی را داشته باشد که بتواند از اندک فرصت‌ها استفاده کند و حتی تهدیدها را به فرصت مبدل سازد و اصولاً کشورهایی که گرفتار خطا و اشتباه در امر سیاست‌گذاری خارجی شده‌اند، آن‌هایی بوده‌اند که به واسطه غرق شدن در ایده‌های جزم‌گرایانه نتوانستند از فرصت‌های ایجاد شده، بهره لازم را ببرند. بنابراین، دولت‌مردان واقعی همیشه آن افرادی هستند که بین واقعیات و تحولات بیرونی نوعی تعادل و سازگاری ایجاد کنند.

در حالی که در یک نظام واقع‌گرا آن چه به‌عنوان استراتژی سیاست خارجی انتخاب می‌شود، اصولاً براساس محاسبات مادی و سود و ضرر قرار دارد، اما در یک نظام آرمان‌گرای مذهبی، معیارها براساس مولفه‌های اخلاقی، ارزشی و معنوی ارزیابی می‌شود.

از نظر «مورگنتا»، اشتباه تصمیم‌گیرندگان در محاسبه قدرت خود و دیگران می‌تواند موجب ایجاد پیامدهای منفی بسیار گسترده و حتی جبران‌ناپذیری برای کشور خود شده و نه تنها یک کشور را در راه رسیدن به منافع و اهداف ملی باز دارد، بلکه می‌تواند باعث به هدر رفتن منافع ملی و قابلیت‌های یک کشور شود و حتی چه‌بسا باعث ایجاد فرصت‌هایی برای دیگر کشورها، به‌ویژه دولت‌های رقیب و دشمن شود. لذا عقلایی و منطقی و علمی ساختن ساختار فکری «فرد» می‌تواند نقش موثر و اساسی در اتخاذ یک سیاست خارجی منطقی و موفق داشته باشد.

«توسعه‌یافتگی به ذهن علمی و شخصیت کاری و انسان مسئولیت‌پذیر و قاعده‌پذیر نیازمند است و بی‌دلیل نیست که علی‌رغم پول، سرمایه، امکانات و پتانسیل‌ها، سرزمین و دسترسی به منابع جهانی، کشورها ضرورتاً توسعه پیدا نمی‌کنند» (سریع القلم، ۱۳۸۰: ۱۵). در این رابطه «بهجت کورانی» معتقد است که از سه رویکرد مطالعه سیاست خارجی، یعنی رویکرد روان‌شناختی، رویکرد قدرت‌های بزرگ و رویکرد تقلیل‌گرا یا مدل‌ساز، رویکرد روان‌شناختی برای فهم سیاست خارجی کشورهای در حال توسعه به جهت این‌که فهم و درک رهبران را ضروری می‌داند مناسب‌تر است. زیرا بر این باور است که سیاست خارجی این کشورها مساوی با باورها و تصمیمات رهبران ایزوله از تأثیرات محیطی است.

در جامعه‌ای هم‌چون ایران که بیش از حد به اصولی هم‌چون تقلید و تقدیر و پایبندی به اصول نقلی و گفتاری اتکا دارد، باعث شده که انسان به نیروهای غیرمادی و غیرمحسوس بیش از اندازه روی آورده و به‌جای یاری‌گرفتن از نیروی تعقل و تفکر، به خرافات و گزافه‌گوئی متوسل شود. به‌عبارتی، انسان مقلد و بی‌تدبر، جای انسان مولد و خلاق را گرفته و جامعه از رسیدن به عقلانیت و خردورزی دور می‌شود. در نتیجه، این چنین جامعه‌ای نمی‌تواند براساس محاسبات عقلانی و خردگرایانه به‌دنبال تأمین منافع ملی خود باشد. این درحالی است که پیش‌تر ایرانیان یکی از بنیان جنبش خردگرایی و عقل‌گرایی در برابر اسلوب تعبد مذهبی عرب بودند. این راسیونالیسم به اشکال مختلف بروز کرد و مضمون آن این بود که نمی‌توان تنها به ظاهر آیات و احادیث اکتفا کرد، بلکه باید به‌وسیله عقل به تأویل و تفسیر آیات و احکام پرداخت و بی‌جهت نیست که از نخستین روزهای ورود اسلام همیشه نزاع فکری بین معتزله و اشاعره، اخباریون و اصولیون، قشربون و باطنیون در تاریخ ایران وجود داشته است (باوند، ۱۳۷۷: ۲۹). واقع‌گرایی همواره از اصول اساسی رهبران اسلامی حتی در زمان پیامبر اسلام و امام اول شیعیان بوده است. به‌عبارتی، سیاست در جوامع اسلامی نیز تابع قواعد و ملاحظات عقلانی بوده است که طبعاً چگونگی پیگیری سیاست خارجی هم تابع این اصل کلی است. لذا پی‌ریزی سیاست خارجی برحسب منافع ملی یک ضرورت عقلانی است که از این نظر دولت اسلامی هم تفاوتی با دولت‌های دیگر ندارد (رنجبر، ۱۳۸۶: ۸۰). حتی آیت‌الله خمینی درخصوص تعارض بین مصالح عمومی و احکام دینی اسلامی حکم به اجرای گزینه ای داده است که دربرگیرنده حفظ نظام و تأمین منافع ملی حتی به قیمت نادیده گرفتن موقتی برخی از احکام دین است. «امام این اختیار را برای حکومت اسلامی به تصریح آورده‌اند و آن را مستند به نصوص دینی اثبات کرده‌اند که تأمین این دسته از منافع در اولویت نخست بوده و برای آن می‌توان - به‌طور موقت - به تعطیل احکام فرعی نیز حکم داد» (افتخاری، ۱۳۸۶: ۵۸).

در پرتو همین سیاست‌های نسبتاً نامعقول بوده است که باعث شده تا جهان عرب، فضای امنیتی خلیج پارس و جغرافیای سیاسی آسیای میانه به سمت «آمریکایی شدن» پیش رود. در نتیجه بسیاری از این کشورهای کوچک و آسیب‌پذیر دست به دامان وا‌شنگتن شده‌اند تا این کشور آنان را به زیر چتر حمایتی خود قرارداد.

ایران برای این‌که بتواند از میزان ناکارآمدی‌ها در کشورش بکاهد، ضرورتاً نیاز به ثبات سیاسی، صلح با تمام همسایگان و هم‌گرایی با قدرت‌های بزرگ دارد. ایران صرف‌نظر از اختلافاتش با آمریکا می‌بایست به ارتقاء فرایند تحلیل‌گرایانه و ذهنی خود بپردازد (Sarriolghalam . 2003:78).

در نتیجه با عنایت به : (۱) مطلق‌نگری ایدئولوژیکی به مسائل و پدیده‌های جهانی، (۲) تکیه بر خود ایدئولوژیک بدون توجه به خود دموکراتیکی، (۳) عدم به‌کارگیری عقل بشری در تمام حوزه‌ها و مناسبات اقتصادی، فرهنگی و سیاسی، (۴) محدود کردن مدرنیته به کسب دستاوردهای آن؛ یعنی انتقال موسسات تمدنی بدون توجه به بن‌مایه فلسفی و سیاسی آن، (۵) عدم اجماع و وجود تعارض میان اندیشه‌های انتقادی روشن‌فکران با افکار و اندیشه‌های ایدئولوگ‌های نظام، (۶) بی‌توجهی دوسویه، حاکم و محکوم به حقوق انسان‌ها و آزادی‌های سیاسی و مدنی، (۷) حاکم بودن اصل بیعت و تقلید، (۸) انتقادناپذیری شهروندان و حاکمان و (۹) ناهماهنگی در ساختار طبقاتی و نامشخص بودن نظام تولیدی و عوامل دیگر، امکان طرح و شکل‌گیری اندیشه‌های مدرنیته که جوهر آن انسان‌محوری و عقلانیت است، در جمهوری اسلامی کار بسیار دشواری است) از غندی، ۱۳۸۵:۶۹).

۵. عدم شکل‌گیری کامل فرایند دولت - ملت سازی در ایران

گفتمان‌های واقعی و نه جریان‌های فکری مبتنی بر احساس و امواج سیاسی در فضائی میسر است که جامعه‌ای تشکیل شده باشد و حداقل‌های حقوق بشر در آن رعایت شود (سریع‌القلم، ۱۳۸۰: ۱۸). بنابر این، تا زمانی که یک جامعه فرایند دولت-ملت‌سازی و هویت‌سازی ملی را طی نکرده باشد نمی‌تواند منافع ملی داشته و یا از آن سخن به میان آورد.

ناسیونالیسم در غرب زمانی شکل گرفت که طبقه متوسط قدرت‌مندی وجود داشت و می‌توانست برای کسب قدرت سیاسی مبارزه کند. ناسیونالیسم، آموزه‌ای مناسب حال طبقه متوسط بود و هر جا این طبقه قوی بود، ناسیونالیسم هم به سرعت استقرار می‌یافت و این‌که در غرب کشورها به سرعت به صورت ملت در می‌آیند، به دلیل وجود طبقه‌ای است که آن‌را پذیرا می‌شود، اما در ایران جریان برعکس است. زیرا در ایران اکثریت مردم آمادگی پذیرش ناسیونالیسم را نداشتند و تنها گروه اندکی، ناسیونالیسم، لیبرالیسم

و دموکراسی را پذیرا شدند (کاتم، ۱۳۷۸: ۴۰). بنابراین، در میان ایرانیان، شاهد فقدان تجربه تاریخی نهادهای ملی و تبعاً ناهمخوانی «متن» به عاریت گرفته شده از غربیان، با «بستر» استبدادزده جامعه ایرانی هستیم. حتی قبل از آن که در جامعه ایرانی ناسیونالیسم مدرن مطرح شود، ایران مورد هجوم اعراب، مغولان و در این اواخر قبایل اهل سنت افغان قرار گرفت و تمامی ساختارهای اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی اش آسیب دید (احمدی، ۱۳۷۸: ۳۷ - ۳۸).

اصولاً تفاوت فاحشی که در روال کشورداری ایران باستان و عصر اسلامی هست، یکی در تعدد سلسله‌ها است و دیگری در سرعت جابجایی آن‌ها؛ به نحوی که در برابر پنج سلسله مادی (۷۰۸-۵۵۰ ق.م)، هخامنشی (۵۵۰-۳۳۰ ق.م)، سلوکی (۳۱۱-۲۵۰ ق.م)، اشکانی (۲۵۰ ق.م - ۲۲۶ م) و ساسانی (۲۲۶-۶۵۲ م) که قریب هزار و چهارصد سال زمام امور را در اختیار داشتند و به‌طور آشکار، جز در مورد دولت تندگذر جانشینان اسکندر، همه از هویت واحد ایرانیت دفاع می‌کردند، در قریب ۱۴۰۰ سال از حیات بعد از اسلام، به تعداد کثیری از حکومت‌ها بر می‌خوریم که بعضاً زبان فارسی را که مایه تفهیم و تفهم اکثریت افراد جامعه است، نیاموخته بودند و از منافع قومی و قبیله‌ای خویش بیشتر دفاع می‌کردند تا این که به صلاح عمومی مملکت و ملت باشد. بارها و به کرات اتفاق افتاده بود که در محدوده نجد، همزمان پنج و شش حکومت کوچک، بر سر کار بودند (نظیر طاهریون، صفاریان، سامانیان، آل زیار، آل بویه و علویه طبرستان) و گاه در یک مرحله حساس تاریخی که ایران باید با شتاب خود را به قافله کشور- دولت‌های جدید برساند (همانند آغاز سده دهم هجری برابر با ابتدای قرن شانزدهم میلادی که صفویان روی کار آمدند)، سیزده حکومت خرد در اقصای بلاد، فرمانروایی می‌کردند و همه آن‌ها نیز طبل و علم خاص خود را به نمایش می‌نهادند (شعبانی، ۱۳۸۵: ۲۰۶-۲۰۵).

در دوران اسلامی، ایران نیز با وجود آن که اعراب اموی و عباسی شدت عمل فراوانی در برخورد با غیر عرب و خاصه ایرانیان نشان می‌دادند، باز تا آن جا که منابع عمده پژوهشی در دسترس دلالت دارد، جنبش‌های متکی بر اشخاص و اندیشه‌های غیردینی، چونان «به‌آفرید»، «راوندیه»، «سنباد»، «اسحق ترک»، «مازیار» و «افشین» از توفیقات زیاد برخوردار نبودند و با وجود جوشش کثیر مردمان در مقاطع مختلف و مخصوص قیام‌ها، به‌زودی سرکوب می‌شدند و نام و نشانی هم از آنان بر جای نمی‌ماند ولی نهضت‌های مبتنی

بر تفکرات عقیدتی، از «هشام بن حکیم» پیغمبر نقاب‌دار خراسان گرفته تا «بابک خرم دین»، توان پایداری بیش‌تری پیدا می‌کردند و حتی پس از اضمحلال سازمان‌های نظامی - سیاسی خود نیز تا مدت‌ها در ذهن و زبان مردم جایی نگاه می‌داشتند (شعبانی، ۱۳۸۵: ۲۳۹). حتی پس از حکومت طاهریان، آن دسته از جریان‌های استقلال طلبانه در کاستن نفوذ خلفای عباسی موفق بوده‌اند که بر دین و تعالیم دینی تکیه داشتند.

دردوران قاجار هم به مملکت کم‌تر به مثابه یک «وطن» نگاه داشته‌اند. بنابراین، در فضای گفتمان سیاسی آنان کم‌تر مشاهده شده که گزاره‌ای درباره منافع و مصالح ملی قرائت شود.

به‌آسانی می‌توان با «عبدالحسین زرین‌کوب» در این ارزیابی هم سخن شد که ضابطه آرمان وحدت ملی برای مدعیان وحدت، سود و مصلحت شخصی بوده است. این نکته اساسی را نیز می‌توان از او پذیرفت که وحدت ملی نه در عمل شاهان که در سخن شاعران جلوه‌گر شده و تحقق یافته است. اما وحدتی که نه بر پایه اندیشه‌ای خردمندانه، بلکه بر احساسات زودگذر و چه بسا سطحی حاصل شده است، می‌تواند به‌آسانی دست‌خوش زوال و نابودی شود و با توجه به تاریخ دوره اسلامی ایران تا فراهم آمدن مقدمات جنبش مشروطه‌خواهی و حتی پس از آن می‌توان گفت که پیوسته چنین بوده است. وحدت ملی ایران زمین، فاقد پشتوانه‌ای خردمندانه بود و ناچار هر عملی از مجرای احساسات و خام‌اندیشی و بر پایه شالوده‌نااستوار شعر و عرفان انجام شده است و به همین دلیل، پایانی جز شکست نمی‌توانسته است داشته باشد (طباطبائی، ۱۳۷۷: ۱۰۹-۱۱۰). لذا مفاهیمی نظیر وطن، میهن، ملت، ملیت، هویت ملی، حاکمیت ملی و مهم‌تر از همه منافع ملی در بین ایرانیان هنوز به‌خوبی درک نشده است.

«عارف قزوینی» می‌گوید: «من وقتی تصنیف وطنی ساختم، که از ده هزار نفر ایرانی یک نفرش نمی‌دانست وطن یعنی چی. تنها تصور می‌کردند که وطن، شهر یا دهی است که انسان در آن زائیده شده باشد» (تاجیک، ۱۳۸۰: ۵۷). آشنائی ما ایرانیان با مفاهیمی هم‌چون منافع ملی و یا امنیت ملی شاید دارای سابقه چندان بلندمدتی نباشد و ریشه‌های آن را در عصر معاصر بتوان در دوره مشروطیت جستجو کرد. همان‌طوری که احمد اشرف می‌نویسد: «انقلاب مشروطه، فکر آزادی و دموکراسی را وارد جامعه روشن فکری ایران می‌کند و یک جناح بالنسبه نیرومند پدید می‌آورد که در جریان‌های گوناگون

متجلی می‌شود. این جناح از روشن‌فکران ایرانی، هویت ملی را هویت شهروندان آزاد ایرانی می‌دانند و برآنند تا حق حاکمیت ملت را که دستگاه‌های حاکم در یک قرن اخیر غضب کرده‌اند، به صاحبان اصلی آن یعنی به جامعه مدنی بازگردانند» (تاجیک، ۱۳۸۶: ۲۷). براین اساس، یکی از علل و عواملی که باعث شده مفاهیمی نظیر وطن، میهن، ملت، ملیت، هویت ملی، حاکمیت ملی و مهم‌تر از همه منافع ملی در بین ایرانیان هنوز به خوبی درک نشود، فقدان قانون در کشور بوده است. به عبارتی، در ایران به دلیل فقدان قانون، از سیاست و منافع ملی و تعریفی از آن هم خبری نیست و کاربرد سیاست در ایران همان تکرار مکرراتی بود که حتی ابتدائی‌ترین اجتماعات انسانی برای پیش‌برد منافع خود بدان می‌پردازند؛ یعنی همان تبدلات اجتماعی جوامع ابتدائی (کاتوزیان، ۱۳۸۴: ۱۳-۱۲). حتی امروزه یکی از مشکلات سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران، تعریف مبهم از دولت ملی در قانون اساسی است (ازغندی، ۱۳۸۱: ۲). «از چندوچون منافع ملی در قانون سخنی به میان نیامده و شارحان قانون اساسی هم به آن اشاره‌ای نکرده‌اند. فقط در یک مورد گفته‌شده که منافع ملی همان منافع جامعه و نه عده‌ای خاص است» (مدنی، ۱۳۷۵: ۳۸۷).

هم‌چنین پس از انقلاب اسلامی متأسفانه مشاهده شده است کسانی که به‌عنوان رایزنی فرهنگی از سوی سازمان فرهنگی و ارتباطات اسلامی انتخاب می‌شوند، بیش‌تر از معاودین عراقی بوده که فاقد حساسیت‌های ملی بوده و با تاریخ ایران بیگانه‌اند و یا طلاب جوانی هستند که احاطه همه جانبه‌ای به مسائل فرهنگی و سیاسی ندارند و این امر باعث ضایعات جبران‌ناپذیری شده است (نقیب زاده، ۱۳۸۱: ۲۶۳).

امروزه در کشور پیشرفته‌ای مثل آمریکا به قدری تفاوت‌ها را کم کرده‌اند که دو گروه نولیبرال و نومحافظه‌کار در برنامه‌هایشان به همانندی رسیده و اختلافات بین برنامه‌ها به چیزی حدود ۵ درصد فروکاسته است. در حالی که در کشوری هم‌چون ما هنوز دسته‌هائی هستند که اصلاً به ملیت نمی‌اندیشند (سیف زاده، ۱۳۸۰: ۷۷) و علی‌رغم توجهاتی که در اسلام بر ایثار و انفاق شده است، اما در عرصه سیاسی و دولتی، همه منافع شخصی و جناحی خود را بر منافع ملی ترجیح داده و حتی مردم را با استدلال‌هائی ساده قانع می‌سازند تا حقوق خود را به پای منفعت ملی قربانی کنند.

«روح ... رمضانی» در کتاب سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران بدان اشاره

می‌کند «سیاست خارجی ایران نه از الگوی «خطی پیوسته» و نه از الگوی «دیالکتیکی» تبعیت می‌کند، بلکه سیاستی «رنگارنگ» است و نکته جالب در مورد ایران آن است که آرمان‌گرایان امروز ممکن است واقع‌گرایان فردا باشند و برعکس، که این امر نشان می‌دهد هنوز چارچوب‌های ملی که می‌بایست در فرایند دولت - ملت‌سازی شکل گیرد، هنوز در کشور فراهم نشده است.

نتیجه‌گیری

منافع ملی را می‌توان از رهیافت‌ها و نگرش‌های متفاوتی مورد بررسی قرار داد و مثلاً حتی می‌توان عنوان کرد که منافع ملی در قالب نظریات هنجاری و نورماتیو و یا دیگر نظریاتی هم‌چون سازه‌نگاری قابل تبیین است. اما آن‌چه در نظام بین‌الملل به‌عنوان واقعیت مسلم مورد توجه قرار می‌گیرد؛ توجه به منافع ملی براساس مجموعه‌ای از دیدگاه‌های واقع‌گرایانه اعم از رئالیسم کلاسیک و یا نئورئالیسم است.

نبایستی از یاد برد که پس از گذشت قرون متمادی و در حالی که در جهان امروز بازیگران متعدد رسمی و غیررسمی تأثیرگذار هستند و یا این‌که عوامل هنجاری و ارزشی نقش برجسته‌ای در نظام بین‌الملل ایفا می‌کنند، اما هنوز این دولت‌ها هستند که بازیگر نظام بین‌الملل است و هنوز قدرت نظامی و اقتصادی و تکنولوژی است که حرف اول و آخر را در بین سایر عناصر قدرت می‌زند.

براین اساس، نگارنده بر این باور است که بر اساس رویکرد واقع‌گرایانه اولاً حصول به منافع ملی در ایران به‌ویژه پس از انقلاب اسلامی به‌طور جدّ مورد توجه قرار نگرفته است. ثانیاً: هرچند که ترکیبی از عوامل درونی و بیرونی در عدم حصول به منافع ملی نقش اساسی را دارند. اما عوامل درونی به‌مراتب نقش موثرتری در این امر از خود به‌جای گذاشته است. اما این‌که مهم‌ترین ارکان و عناصر تشکیل‌دهنده این عوامل درونی کدامند، می‌توان به عناصری با پیش‌زمینه‌ها و چارچوب‌های ایدئولوژیکی، اعتقادی، اجتماعی و تاریخی اشاره داشت. عناصری هم‌چون سیاست‌های ایدئولوژی‌محور با چارچوب‌های مذهبی و به تبع آن، اتخاذ تصمیمات ایدئولوژی‌محور به‌جای تصمیمات استراتژیک‌محور؛ تأثیر قدرت‌مند و با نفوذ هنجارها و ساختارهای غیرمادی بر تصمیم‌گیری‌های سیاسی و اجتماعی کشور، اتخاذ تصمیمات غیرعقلایی و محاسبه‌گرایانه و در نهایت عدم شکل‌گیری

کامل فرایند دولت‌سازی و عدم درک صحیح از ناسیونالیسم را می‌توان از مهم‌ترین عناصر آن برشمرد. به‌گونه‌ای که سیاست خارجی ایران تحت تأثیر همین عناصر داخلی مبادرت به اتخاذ سیاست‌ها و تصمیماتی در عرصه داخلی و خارجی کند که کم‌تر تأمین‌کننده منافع ملی باشد. البته بایست متذکر شد که تمامی عناصر مذکور ارتباطی به ایدئولوژی انقلاب اسلامی ندارد، بلکه برخی از این عناصر دارای ریشه‌های تاریخی بوده و دارای پیش‌زمینه‌های اجتماعی، فرهنگی و سیاسی جامعه ایرانی داشته و حتی به دوران حمله مغول‌ها و حتی پیش از آن به حمله اعراب برمی‌گردد. در ضمن پرداختن به عناصر فوق به‌معنای کم‌اهمیت شمردن دیگر عناصر داخلی هم‌چون ساختار اقتصادی ایران و دولت رانتیر، تأثیر فرهنگ ارباب و رعیتی در اتخاذ تصمیمات سیاسی و اقتصادی، ساختار اجتماعی، سیاسی و فرهنگی ناشی از نظام پاتریمونیالیستی و دیگر عوامل داخلی نیست. *



منابع فارسی

- احمدی، حمید. (۱۳۷۹). *قومیت و قوم‌گرایی، افسانه و واقعیت در ایران*. تهران. نشر نی. چاپ دوم.
- ازغندی، علیرضا. (۱۳۸۱). *سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران*. تهران. نشر قومس.
- علیرضا ازغندی، «سازنده گرائی: چارچوبی تئوریک برای فهم سیاست خارجی ایران». *دانشنامه حقوق و سیاست*. دانشگاه آزاد اسلامی واحد علوم و تحقیقات تهران. شماره ۱. زمستان ۱۳۸۳.
- ازغندی، علیرضا. (۱۳۸۵). *درآمدی بر جامعه‌شناسی سیاسی ایران*. تهران. نشر قومس.
- اسپوزیتو، جان ال. (۱۳۸۲). *انقلاب ایران و بازتاب‌های جهانی آن*. تهران. نشر باز.
- افتخاری، اصغر. (۱۳۸۶). «*مصلحت و منفعت، جمع بین مصالح دینی و منافع ملی در الگوی حکومتی جمهوری اسلامی*». از کتاب *منافع ملی جمهوری اسلامی ایران*. گردآورنده داود کیانی. تهران: پژوهشکده مطالعات راهبردی.
- باوند، داود هرمیداس (۱۳۷۷). «چالش‌های برون مرزی و هویت ایرانی در طول تاریخ». *مجله اطلاعات سیاسی و اقتصادی*. نشر اطلاعات. خرداد و تیر. شماره ۱۳۰-۱۲۹.
- برزگر، ابراهیم (۱۳۷۳). *مبانی تصمیم‌گیری سیاسی از دیدگاه امام خمینی (ره)*. تهران. مرکز چاپ و نشر سازمان تبلیغات اسلامی.
- برزگر، کیهان.. (۱۳۸۰). «*ایران و عربستان سعودی*». از مجموعه مقالات ارزیابی سیاست خارجی خاتمی از منظر صاحب‌نظران. جلد دوم. گردآورنده مهدی ذاکریان. تهران. انتشارات همشهری.
- بشیریه، حسین. (۱۳۸۴). *دیپلماسی بر جامعه‌شناسی سیاسی ایران*. تهران: نشر نگاه معاصر. چاپ سوم.
- پوپر، کارل. (۱۳۷۶). *درس این قرن*. ترجمه علی پایا. تهران. طرح نور.

پوپر ، کارل . (۱۳۶۹) *جامعه باز و دشمنان آن* . (جلد چهارم). ترجمه عزت اله فولادوند. تهران: نشر خوارزمی.

تاجیک ، محمد رضا . (۱۳۸۰). «منافع ملی ما کدامند؟». *فصلنامه مطالعات راهبردی*. سال چهارم. شماره اول و دوم . بهار و تابستان ۱۳۸۰.

..... (۱۳۸۳) *سیاست خارجی : عرصه فقدان تصمیم و تدبیر*. تهران . فرهنگ گفتمان .

..... (۱۳۸۶). «*انسان ایرانی و منافع ملی، تاملی دیرینه شناختی/تبارشناختی*»، از کتاب منافع ملی جمهوری اسلامی ایران. گردآورنده داود کیانی. تهران: پژوهشکده مطالعات راهبردی.

حاجی یوسفی ، امیرمحمد. (۱۳۸۵). «*نظام بین الملل و سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران*». از کتاب نگاهی به سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران. با تلاش نسرين مصفا و حسين نوروزی . تهران: موسسه چاپ و انتشارات وزارت امور خارجه .

ذاکریان ، مهدی . (۱۳۸۰) . «*حیاتی نو در روابط ایران و فرانسه*» . از مجموعه مقالات ارزیابی سیاست خارجی خاتمی از منظر صاحب نظران . جلد دوم. تهران : انتشارات همشهری .

سجاد پور، محمد کاظم . (۱۳۸۱) . *سیاست خارجی ایران: چند گفتار در عرصه های نظری و عملی* . تهران: موسسه چاپ و انتشارات وزارت امور خارجه .

سریع القلم، محمود. (۱۳۷۹). *سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران: بازنگری و پارادایم ائتلاف*. تهران: مرکز تحقیقات استراتژیک.

..... (۱۳۸۷). *ایران و جهانی شدن، چالش ها و راه حل ها*، (تهران : مرکز تحقیقات استراتژیک ، چاپ دوم .

..... (۱۳۸۲) . «*دگرگشت شخصیت ایرانی: سنگ بنای توسعه کشور*»، *مجله اطلاعات سیاسی، اقتصادی* . نشر اطلاعات . مرداد و شهریور ۱۳۸۲ . شماره ۱۹۲ - ۱۹۱.

..... (۱۳۸۰). *عقلانیت و آینده توسعه یافتگی در ایران* . تهران: نشر مرکز پژوهش های علمی و مطالعات استراتژیک خاورمیانه.

سیف زاده، سید حسین (۱۳۸۰). «*منافع ملی در سیاست گذاری خارجی ایران*» . *فصلنامه مطالعات راهبردی*. سال چهارم. شماره اول و دوم .

شعبانی ، رضا . (۱۳۸۵) . *ایرانیان و هویت ملی* . تهران . سازمان انتشارات پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه اسلامی .

دهشیری ، محمد رضا . (۱۳۸۰). «چرخه آرمان‌گرایی و واقع‌گرایی در سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران». *فصلنامه سیاست خارجی*. سال پانزدهم. تابستان

دهقانی ، سید جلال . (۱۳۸۶). «*هویت و منفعت در سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران*»، از کتاب *منافع ملی جمهوری اسلامی ایران*. گردآورنده داود کیانی. تهران . پژوهشکده مطالعات راهبردی.

رنجبر ، مقصود.. (۱۳۸۶). «*منافع ملی و مسئولیت‌های فراملی در سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران*». از کتاب *منافع ملی جمهوری اسلامی ایران*. گردآورنده داود کیانی. تهران: پژوهشکده مطالعات راهبردی.

طباطبائی ، سید جواد . (۱۳۷۷). *زوال اندیشه سیاسی در ایران* . تهران: انتشارات کویر. چاپ سوم. قهرمان پور ، رحمن . (۱۳۸۱). «*خاتمی و فرآیند تعامل ساختار-کارگزار*». *گاهنامه برداشت اول*، سال دوم، شماره دهم.

قوام ، عبدالعلی . (۱۳۷۳). *سیاست‌های مقایسه‌ای* . تهران: نشر سمت. (۱۳۸۰). *اصول سیاست خارجی و سیاست بین‌الملل* . تهران: نشر سمت . چاپ هفتم .

کاتم ، ریچارد . (۱۳۷۸). *ناسیونالیسم در ایران* . ترجمه احمد تدین . تهران: انتشارات کویر. چاپ دوم. کاتوزیان ،محمد علی همایون . (۱۳۸۴). *دولت و جامعه در ایران ، انقراض قاجار و استقرار پهلوی* . ترجمه حسن افشار . تهران: نشر مرکز . چاپ سوم

کاظمی ، سیدعلی اصغر . (۱۳۷۸). *روابط بین‌الملل در تئوری و عمل* . تهران: نشر قومس. چاپ سوم . ماندل، رابرت . (۱۳۷۷). *چهره متغیر امنیت ملی*. ترجمه پژوهشکده مطالعات راهبردی. تهران: پژوهشکده مطالعات راهبردی .

مجتهد زاده ، پیروز . (۱۳۷۹). «*نگاهی ژئوپلیتیک به زیربنای تحولات در سیاست‌های داخلی و خارجی ایران*». *مجله اطلاعات سیاسی و اقتصادی*. نشر اطلاعات . شماره ۱۶۰-۱۵۹.

مدنی ، سید جلال الدین . (۱۳۷۵). *حقوق اساسی و نهادهای سیاسی جمهوری اسلامی ایران* . تهران: نشر مولف .

مشیر زاده ، حمیرا . (۱۳۸۴). *تحلیل سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران از منظر سازه‌انگاری* . از مجموعه مقالات نگاهی به سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران (گرد آورنده نسرين مصفا). تهران: مرکز چاپ و انتشارات وزارت امور خارجه .

معینی علمداری ، جهانگیر . (۱۳۸۳). «*ایدئولوژی، گفتمان و تحلیل سیاسی*». *دانشنامه حقوق و سیاست*.

فصلنامه دانشکده حقوق و علوم سیاسی واحد علوم و تحقیقات تهران. سال اول. شماره ۱. زمستان.

مقتدر، هوشنگ. (۱۳۷۰). *سیاست بین‌الملل و سیاست خارجی*. تهران: انتشارات مفهرس.
ملک پور، علی. (۱۳۸۱). *تعارض فرهنگی دولت و مردم در ایران (۱۳۸۰-۱۳۵۷)*. تهران: انتشارات آزاداندیشان.

نقیب زاده، احمد. (۱۳۸۱). *تأثیر فرهنگ ملی بر سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران*. تهران: مرکز چاپ و انتشارات وزارت امور خارجه.

نورائی، مهرداد. (۱۳۸۳). «هویت و حافظه جمعی». *مجله اطلاعات سیاسی و اقتصادی*. نشر اطلاعات. شماره ۲۰۸-۲۰۷.

هادیان، ناصر و احمد گل محمدی. (۱۳۸۳). «عوامل ذهنی موثر در اندازه‌گیری قدرت و پیامدهای آن». *فصلنامه سیاست خارجی*. مرکز چاپ و انتشارات وزارت امور خارجه. تابستان ۸۳.

هینبوش، ریموند الویشس. (۱۳۸۲). *سیاست خارجی کشورهای خاورمیانه*. ترجمه علی گل محمدی. تهران: پژوهشکده مطالعات راهبردی. زمستان ۸۲.

وحید.، مجید. (۱۳۸۲). *سیاست‌گذاری و فرهنگ در ایران امروز*. تهران. نشر باز. روزنامه کیهان. ۵ مهر ۱۳۷۳.

منابع انگلیسی

Byman, Daniel. (2001) Shahram Chubin, Anoushiravan Ehteshami, Jerrold D. Green. *Iran's security policy in the post - Revolutionary Era*. Santa Monica: Rand Corporation, at:

http://www.rand.org/pubs/monograph_reports/MR1320/MR1320.ch1.pdf

Craib, Ian. (1992). *Modern Social Theory*. Brighton: Wheatshaf Books.

Onuf, Nicholas . (1994). "Constitution of International Society", *European Journal of International Law*.

Sarriolghalam ,Mahmood .(2003). "Understanding Iran: Getting Past Stereotypes and Mythology". The Center for Strategic and International Studies and The Massachusetts Institute of Technology. *The Washington Quarterly*, at:

http://www.twq.com/03autumn/docs/03autumn_sariolghalam.pdf

Wendt, Alexander. (1992). "Anarchy is What State Make of It : The Social Construction of Power Politics". *International Organization*. Vol 46.No 2. Spiring 92.

6-Halsall , Paule .(1995). "Chinese Cultural Studies: Understanding Culture". September 95, at: <http://acc6.its.brooklyn.cuny.edu/~phalsall/texts/culture.html>

----- . *The new penguin Dictionary of modern Quotation*. (2003). UK: penguin press.



پروشکاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی